

تکامل سرمایه‌داری و مسائل زنان

اگر این صحیح باشد که درجه‌ی موفقیت فعالیتهای ما منوط به درستی درکمان از واقعیات موجود است، به درستی می‌توان پیش بینی کرد جنبشی که از شناخت مسایلی که در پی حل آنهاست ناتوان باشد، سرانجامی جز شکست نخواهد داشت. بنابراین، اگر جنبش زنان در پی آن باشد که به عدم برابری زن و مرد و ستم‌دگی زنان برای همیشه پایان دهد، از مبرم‌ترین وظایف آن عماران ریشه‌یابی مساله است. تا درد شناخته نشده باشد، درمان غیرممکن است. بدون یافتن عوامل استثمار زنان، شیرازه‌ی جنبش زنان از عم گسیخته خواهد گشت و پراکنده کاری، سردرگمی و اتلاف انرژی حاکم بر آن تمامی نیرویش را به عرز خواهد داد. اگرچه ارزیابی سطح تئوریک و تمیز دادن نکات مثبت و منفی جنبش زنان ایران از حوصله‌ی این مقاله خارج است، اما این را می‌توان بدون عیب شبهه‌ای بیان کرد که جنبش جوانان ایران کام‌چندان موثری در ریشه‌یابی مساله‌ی زنان برنداشته است. عموماً از ستم‌دگی زنان و استثمار دوگانه و سه‌گانه‌ی آنان و تبعیضاتی که در بند بند فرهنگها و جوامع کوناگون موجود است و از لزوم رعایی زنان سخن می‌رود، اما اینکه ریشه‌های این همه در کجاهاست و چه عواملی دست به دست هم داده‌اند تا شرایط کنونی را به وجود آورده‌اند یا ناکفته می‌ماند و یا به کلی کوی برقرار می‌شود. با توجه به اهمیت این ریشه‌یابی، هدف مقاله‌ی حاضر این است که، با بهره‌جویی از برخی داده‌های تاریخی، به عنوان کردن مسایلی چند در رابطه با شکل‌گیری وضعیت زنان

در جوامع سرمایه‌داری بپردازد. بدیهی است که آنچه در اینجا آورده می‌شود، در نهایت، تنها به قصد دامن زدن به برخی تفکرات و پیش کشیدن برخی پرسشهاست و به عیب وجه داعیه‌ی پاسخ گفتن به این پرسشها در کار نیست. نگارنده امیدوار است که این نوشته برانگیزنده‌ی بحثها و انتقادهایی گردد که در پی‌آمد خود به غنا بخشیدن به جنبش زنان کمک کند.

قبل از اینکه فراتر برویم، ذکر دو نکته ضروری می‌نماید:

نخست اینکه این مقاله درباره‌ی شکل‌گیری موقعیت زنان در جوامع سرمایه‌داری غربی است. اگرچه روند کلی تکامل سرمایه‌داری در جوامع کوناگون دارای محتوا و روند کمابیش یکسانی است، اما هرگونه امکان انطباق و یا عدم انطباق این یافته‌ها - در شکل ویژه‌ای که در اینجا ارایه می‌شود - به وضعیت زنان در دیگر نقاط، و از جمله ایران، منوط به بررسی‌های دقیق‌تری در تاریخ شکل‌گیری روابط سرمایه‌داری در این کشورها و به محک زدن یافته‌ها و ایده‌های این مقاله خواهد بود.

دوم اینکه، بنابر اسلوب دیالکتیکی، پدیده‌ها را در روند تاریخی‌شان مورد بررسی قرار خواهیم داد و از منجمد کردن جامعه در لحظه‌ی تاریخی خاصی احتراز خواهیم جست. به همین دلیل، این مقاله در پی روش کردن نکاتی درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری موقعیت زنان است و نه بررسی موقعیت آنان در مقطع زمانی مشخصی.

غالباً برای بحث درباره‌ی وضعیت زنان در جامعه به نقش ویژه‌ای که

آنان در خانواده ایفا می‌کنند بهای فراوانی داده می‌شود. بسیاری از اندیشمندان معاصر، و از جمله بسیاری از مارکسیستها، بر این باورند که کار زنان در خانه به دلیل نقشی که در بازتولید نیروی کار برای تولید سرمایه‌داری ایفا می‌کند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به همین دلیل است که سرمایه‌داری در حفظ خانواده می‌کوشد^۱ لکن چنین تبیینی بسیار یک جانبه است و به مبارزه طبقاتی و نقش طبقه‌ی کارگر در جوامع سرمایه‌داری و علت‌هایی که طبقه‌ی کارگر را به دفاع از سیستم خانوادگی موجود و رد و نفی آلترناتیوهای دیگری که در چارچوب نظام سرمایه‌داری موجودند ترفیب می‌کنند کم اهمیت می‌داند. با این عمده، این نظریه، از آنجا که پیوند بین کار منزل و نظام سرمایه‌داری را عیان می‌سازد، کامی موثر در روشن ساختن این نکته است که جنبش زنان نه تنها باید بر ضد سیاست‌های استثنای نظام سرمایه‌داری علیه زنان و تبعیض جنسی در عمده‌ی جوانب زندگی اجتماعی (فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، خانوادگی و ...) به مبارزه برخیزد، بلکه باید با جنبش طبقه‌ی کارگر برای پایان بخشیدن به نظام مدیری و استثمار انسان از انسان و خلاصه ریشه‌کن کردن جامعه سرمایه‌داری در کلیت‌ش پیوند بخورد. به علاوه، این دیدگاه، از نظر تنویر، این نکته را مسلح می‌سازد که، برای نشان دادن لزوم پیوند جنبش زنان و جنبش طبقه‌ی کارگر، اثبات این نکته که کار زنان در خانه ارزش اضافی تولید می‌کند ضروری نیست.

اما درباره‌ی اینکه کار زنان در خانه‌ی چه حد برای سرمایه‌داری حیاتیست

و نظام سرمایه‌داری تا چه حد در پی برداشتن این بار از دوش زنان است اختلاف نظرهای فراوانی موجود است که ما در اینجا به دو نمونه‌ی آنها، که به بحث‌ها ارتباط بیشتری دارند، اشاره می‌کنیم. گروهی از محققین بر این باورند که کار زنان در خانه را حتی در نظام سرمایه‌دار، از طریق اجتماعی کردن آن، می‌توان از میان برداشت. لیکن این تنها از طریق یک مبارزه‌ی سراسری و یبگیر از سوی زنان تحقق یافتنی است. طلب دستمزد برای کار در خانه به زنان این امکان را می‌دهد که علیه استثمار و بهره خود، که عمده‌ی استثمار شدن در خانه است، متحد گردند. این مبارزه سطحی آغازی بیش نیست و، در پی آن، حمله باید کل نظام سرمایه‌داری را هدف بگیرد.^۲ از آنجا که این دیدگاه به سهولت در دسترس است، زنان را با کار کردن در خانه یکی می‌داند، این خطر را در بر دارد که جنبش زنان را به مبارزه علیه کار خانگی محدود کرده، در نتیجه، نه تنها به جنبه‌های دیگر استثمار شدن زنان بی‌توجهات است، بلکه ملی، نژادی و ... مبارزه‌ی زنان از مبارزه‌ی طبقاتی را محو جلوه دهد. از سوی دیگر، تفافان دستمزد برای کار زنان در خانه می‌تواند به رسیدن شدن کارخانگی و ... بخش فعلی زنان در خانه و احتیاج منحصر به فرد دیگر اینک، به سبب اهمیت مهمی که این زنان دارند، این خطر اساسی وجود دارد که جنبش زنان با جنبش طبقه‌ی کارگر پیوند نخواهد کرد.

نظریه‌ی دیگری در جنبش زنان موجود است که برای اجتماعی کردن

کار خانگی زنان در نظام سرمایه‌داری محدودیت‌های فراوانی بر می‌شمارد. بر طبق این نظریه، کار خانگی، به دلیل تولید کارگر (از طریق زاد و ولد)، برای سرمایه‌داری از اهمیت فراوانی برخوردار است. به علاوه، از آنجا که، به عقیده‌ی دارندگان این نظریه، کار خانگی ارزش اضافی تولید نمی‌کند، سرمایه‌داری هیچ منفعتی در اجتماعی کردن آن نمی‌بیند.^۳ با چنین تجزیه و تحلیلی، معتقدان به این نظریه لزوم اتحاد جنبش زنان و جنبش طبقه‌ی کارگر را مورد تأکید فراوان فرار می‌دهند. اگرچه نتیجه‌ی فک این پژوهشگران (لزوم اتحاد مبارزه‌ی زنان و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر) از ارزش ویژه‌ای برخوردار است، اما تحلیل آنان نقایص چشمگیری دارد. نخست اینکه اینان فراموش می‌کنند

برای سرمایه‌داری، تولید نیروی کار (Labour Power) به مراتب مهم‌تر از تولید نسبی کارگر است. به قول مارکس: "تنها این که در یک قطب شرایط کار به حدی سرمایه‌گرد آید و در قطب دیگر افرادی جای گیرند که چیزی جز فروش نیروی کار خویش نداشته باشند کافی نیست. و ادار ساختن آنان به فروش داوطلبانه‌ی نیروی کارشان نیز بستنده نیست. تکامل تولید سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر را رشد می‌دهد که، از طریق تمین، سنت و عادت، خواست‌ها و توقعات این تیپ‌های تولید را چون قانون طبیعت مسلم تلقی می‌کند ..."^۴

سایر این، نظریه‌ی فوق به جنبه‌ی حیاتی‌تری (ایدئولوژیک) مساله و تربیت کودکان و آنچه در علوم اجتماعی روند "اجتماعی شدن" فرد



باشروع قرن بیستم زنان مرچه بیشتر جذب بازار کار شدند.

(Socialisation) نام دارد
 اعمیت لازم و کافی را نمی‌دهد. دوم
 اینکه همانگونه که در پیش اشاره شد،
 تولید یا عدم تولید ارزش اضافی شرط مشخص
 کننده‌ی درجه‌ی اعمیت کار خانگی
 نیست. علاوه بر این، زندگی اجتماعی
 و تاریخ رشد سرمایه‌داری بیانگر این
 است که تولید کالایی و خدمات دولتی
 به درجات متفاوتی جایگزین کار خانگی
 گشته‌اند.

پاسخ دادن به مساله‌ی مورد بحث
 نمی‌تواند جدا از بررسی روند تکامل
 سرمایه‌داری و قرار دادن زنان و کارشان
 در خانه و اجتماع در این چشم‌انداز
 باشد. آنچه در زیر می‌آید کوششی
 است برای روشن کردن این روند.
 می‌دانیم که در مراحل اولیه‌ی
 تکامل بشری، به علت ابتدایی بودن
 وسایل کار، برای انسانها امکان
 مبارزه‌ی انفرادی علیه نیروهای طبیعت
 و حیوانات وحشی موجود نبود. این
 امر ضرورت ایجاد روابط اجتماعی بین
 انسانها در جریان تولید را سبب
 گشت. همکاری انسانها با یکدیگر
 به میزان توانایی‌شان افزود. اکنون
 دیگر، آنها قادر به انجام کارهایی
 بودند که به تنهایی نمی‌توانستند
 پذیر نمی‌بود. (مثلا شکار حیوانات
 غول پیکر) بنابراین، لازم بود که
 کار انجام شده پاسخگوی نیازهای
 تمامی افراد اجتماع باشد. از عمین
 رو، وجود کار اضافی (Surplus labour)
 برای برقرار نگه‌داشتن اجتماع و
 بازتولید آن ضروری می‌نمود. باید
 توجه کرد که این کار اضافی به طبقه‌ای
 که در کار تولیدی شرکت ندارد تعلق
 نمی‌یابد. در جوامع اشتراکی اولیه،
 که اساسا به طبقات گوناگون و متخاصم
 تقسیم نگشته بودند، این کار اضافی
 به بقای افرادی که توانایی شرکت
 کردن در تولید را ندارند (کودکان،
 کهن سالان، افراد مریض و ...) کمک
 می‌کرد. روابط تولیدی این کونه نظامی
 عرگونه تقسیم مواد مورد نیاز اجتماع

فعالیت زنان در روند گذار به اقتصاد
 سرمایه‌داری نوجه چندانی ننموده‌اند،
 لکن یافته‌های اقتصاد سیاسی
 مارکسیستی، به ویژه آموزش مارکس
 درباره‌ی تولید ساده‌ی کالایی در نخزیه
 و تحلیل کار خانگی می‌تواند یاریگر
 ما باشد.

تولید ساده‌ی کالایی در دوران
 فئودالیسم رشد یافت و در مرحله‌ی
 سقوط فئودالیسم اساس پدید آمدن
 سیستم تولیدی سرمایه‌داری بود. این
 نوع تولید بر اساس مالکیت خصوصی
 ابزار تولید و کار شخصی تولید کننده
 جریان داشت. رشد سرمایه‌داری سبب
 شد که تولید سرمایه‌داری کالا جای
 تولید ساده‌ی کالایی را بگیرد. اگر
 تولید ساده‌ی کالایی را به تولید
 و خدماتی که زنان در خانه تقسیم
 می‌آوردند بسط دهیم و نقش نسیم
 جنسی کار را در روند این تغییر تاریخی
 در نظر گیریم، آنگاه نقش زنان در
 مراحل نخستین تکامل سرمایه‌داری
 روشن‌تر خواهد شد. در ایالات متحده،
 خانواده‌های زارع، در این دوره از
 تاریخ سیستم سرمایه‌داری، یا به
 غرب آمریکا مهاجرت می‌کردند و به
 کارهای زراعی ادامه می‌دادند و یا
 به تولید کالاهای لبنیاتی
 می‌پرداختند. خانواده‌های شهری نیز

بر مبنای میزان مشارکت فرد در تولید
 یا فراغم آوردن نیازهای جامعه را
 نفی می‌کند؛ تمام محصول کار به مصرف
 اجتماعی می‌رسد.
 توزیع به یک شبکه‌ی ارتباطی که
 روابط متقابل را بین اعضای جامعه
 در بر گیرد نیاز دارد. این روابط،
 مسئولیت متقابل بین اعضای جامعه
 فراغم می‌آورد که، از سویی، سبب
 درگیری شدن عر فرد از اعضای جامعه
 در تولید به میزان نیاز اجتماع (در
 مراحل آغازین تکامل اجتماعی)
 می‌گردد، و از سوی دیگر، سهم نسبی
 عر فرد از کل تولید جامعه را تضمین
 می‌کند. نخستین شکل تاریخی‌ای که
 این چنین رابطه‌ای به خود می‌گیرد
 همان رابطه‌ی خویشاوندی (Kinship)
 است. ترجمان این رابطه در شیوه‌های
 تولیدی دیگر به این معناست که روابط
 خانوادگی همه‌ی اعضای خانواده را -
 چه آنهایی که در تولید شرکت دارند
 و چه آنهایی که در تولید شرکت ندارند -
 به عر پیوند می‌دهد.
 در جوامع ماقبل سرمایه‌داری و در
 مراحل آغازین تکامل سرمایه‌داری،
 همه‌ی اعضای خانواده در تولید
 محصولات شرکت می‌کردند و دسترنج
 آنان نیز به خودشان تعلق می‌گرفت.
 اگرچه منون کلاسیک مارکسیستی به

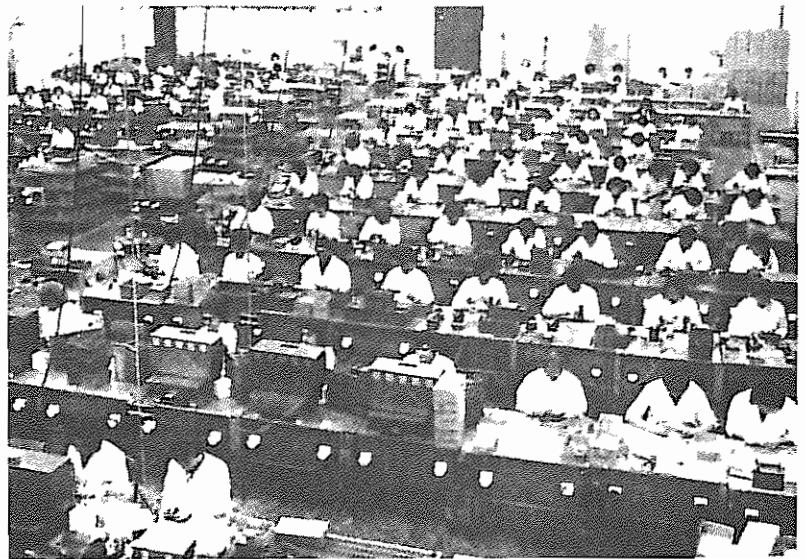
می‌توانستند از تولید خانگی برای هم‌پایی با رشد اقتصاد صنعتی بهره‌جویند.^۶ بنابراین، چه در شهر و چه در روستا، کار خانگی زنان در پاسخ دادن به تنبیر نیازمندیهای بازار نقش به‌سزایی ایفا کرده است.^۷

تکامل روابط سرمایه‌داری در قرنهای نوزدهم و بیستم تغییرات شگرفی را در تولید خانگی و نقش زنان در این تولید به وجود آورد. دیدیم که در دوران ماقبل سرمایه‌داری، زنان، علاوه بر رسیدگی به امورخانه (نگهداری از فرزندان، آشپزی و ...) به کار تولید اقتصادی نیز اشتغال داشتند و، از این طریق، در گستران زندگی خانوادگی و فزاینده آوردن نیازهای مادی خانوادگی سهم بودند. رشد سرمایه‌داری صنعتی، همان گونه که قبلاً اشاره شد، از اهمیت تولید ساده‌ی کالایی کاست. رقابت و انباشت سرمایه سبب شد که سرمایه تولید هر نوع کالایی که سبب افزایش سود می‌شد را در انقیاد خود بگیرد. کالایی که تا چندی پیش از طریق تولید خانگی تولید می‌شد اکنون دیگر با قیمتی ارزان‌تر، کیفیتی مرغوب‌تر و به مقیاس وسیع‌تری تولید پذیر بود. نتیجه‌ی طبیعی چنین

روندی این بود که کار زنان در خانه به نگهداری و تربیت فرزندان، نظافت خانه، آشپزی و این‌گونه کارها محدود شود، و این چگونگی موقعیت زنان در خانواده و جامعه را دگرگون کرد. زنانی که نقشی فعال در تولید جامعه داشتند بعضاً جذب بازار کار شدند، اما اکثریت آنان به خیل "بی‌کارانی" پیوستند که زاینده‌ی نظام سرمایه‌داری بود. پیش از آنکه فراتر رویم و به نقش ارتش نخیره‌ی کار و جذب تدریجی زنان به بازار کار بپردازیم، مکتب بر سرنگاتی چند ضروری می‌نماید.

برخی از فمینیستها ادعا می‌کنند از آنجا که عدم مشارکت زنان در جریان تولید به وابستگی اقتصادی زنان منجر می‌گردید در نتیجه تسلط مردان بر زنان را تضمین می‌کرد، طبقه‌ی کارگر، که آلوده به ذنیت‌های مردسالارانه بود، عملاً به معاشات با سرمایه‌داران پرداخت تا از ورود زنان به تولید جلوگیری کند.^۸ برای رسیدن به چنین بدئی طبقه‌ی کارگر در مبارزه علیه سرمایه‌داری، سطح درخواستهای خود را پایین آورد و از عنوان کردن خواسته‌هایی که سبب شرکت کردن زنان در تولید و یا شرکت بیشتر آنان در تولید می‌گشت (نظیر حقوق

مساوی برای کار مساوی) خودداری کرد. چنین نظریه‌ای دارندگان خود جوامع معاصر دو شیوه‌ی تولیدی وجود دارد: یکی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و دیگری شیوه‌ی تولید مردسالارانه (Patriarchal). به این نظریه انتقادات فراوانی، چه از نظر حقایق تاریخی و چه از نظر نظریه‌ی، وارد است. نخست اینکه در اوایل قرن نوزدهم طبقه‌ی کارگر از آنچنان سازماندهی و قدرتی برخوردار نبود که بتواند زنان را نیز سازمان دهد و برای بهبود شرایط کار آنان مبارزه کند. باید در نظر گرفت که ارزش نخیره‌ی کار از عمان ابتدای رشد سرمایه‌داری همچون شمشر داموکلس برسر طبقه‌ی کارگر سایه افکنده بود و طبقه‌ی کارگر و اتحادیه‌های کارگری را تحت فشار قرار می‌داد. مبارزات کارگران برای حقوق فقرا در سال ۱۸۳۴ (Poor Law Amendment Bill) به شکست انجامیده بود.^۹ سازماندهی زنان و خردسازان، که در شرایط فوق العاده بدی کار می‌کردند و استثمار می‌شدند، بسیار مشکل بود. خلاصه اینکه خواسته‌های اتحادیه‌های کارگری پیش از آنکه بیانگر ذنیت مردسالارانه‌ی کارگران و اتحاد آنان با سرمایه‌داران علیه زنان باشند، نشان‌دهنده ضعف طبقه‌ی کارگر در آن زمان است.^{۱۰} دومین نکته اینست که، با در نظر گرفتن شرایط بد بهداشتی‌ای که کارگران در آن زندگی می‌کردند، بادی بودن نرخ مرگومیر، خطر بیماریهای گوناگون و بسیاری عوامل دیگر، طبقه‌ی کارگر بیشتر در پی بهبود شرایط زندگی کل طبقه بود تا رسیدگی به وضع گروه خاصی از طبقه‌ی کارگر.^{۱۱} اگر به مساله از این زاویه نگرینسته شود آشکار خواهد شد که خواسته‌های طبقه‌ی کارگر همانا منافع کل طبقه (که شامل زنان و کودکان نیز می‌شد) را در بر می‌گرفت. نکته‌ی سوم اینست که نظریه‌ی بالا - که اکثراً توسط سوسیال فمینیستها



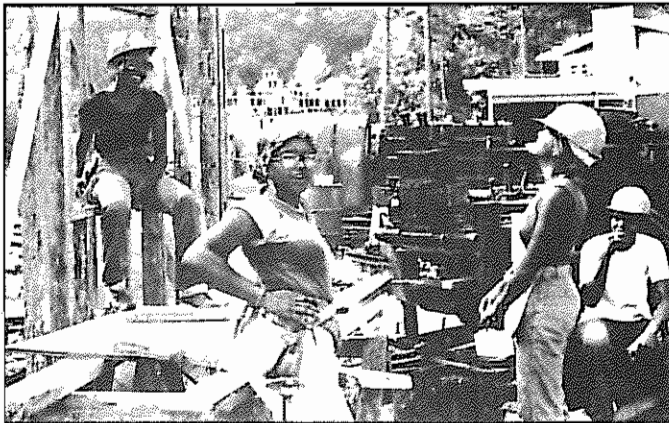
با دگرگفتن نقش زنان در تولید بارشد نیروهای تولیدی نیز همراه بوده است.

(Socialist - Feminists)

عنوان می‌گردد. به گروههای مختلف استثمارگر و استثمار شونده در جامعه معتقد است و بر اهمیت طبقاتی بودن جامعهی معاصر و نقش تعیین کنندهی تضادهای طبقاتی در شکل و چگونگی دیگر نظامهای موجود در جامعهی معاصر پرده می‌افکند. این چگونگی سوسیال فمینیسم را به التقاط کزایی می‌کشاند: آنجا که اینان خود را سوسیالیست می‌نامند به تضاد بین طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار انعام می‌کنند، اما آنجا که خود را فمینیست می‌خوانند، با تحلیل خود عملاً نقش بنیادی و تعیین کنندهی مبارزه‌ی طبقاتی را منکر می‌شوند. به علاوه، همانگونه که در بخش بعدی مقاله نشان خواهیم داد، برخلاف ادعای اینان مبنی بر " ازدواج سرمایه داری و مردسازری"، سرمایه‌داری، از نظر تاریخی (و نه لزوماً از نظر سیاستهایی که تحت این سیستم عملی می‌شوند)، با مردسازری تضادهایی دارد و شرایط عینی ریشه‌کن کردن مردسازری را فراهم می‌آورد. از نظر سیاسی نیز، سوسیال فمینیسم در چند سال اخیر ناتوانی خود را در بسیج کردن زنان نشان داده است. اکنون می‌توانیم به بحث پیشین بازگردیم.

دیدیم که، در نظام سرمایه‌داری، تولیدکننده مالک ابزار کار نیست و به جای کار اضافی، ارزش اضافی (Surplus Value) تولید می‌کند. این امر در تعمیمی استثمار زنان تاثیر گذاشت و از اهمیت نقش آنان در حیات اقتصادی خانواده کاست. این نحییر، به نوبه‌ی خود، از نظر اقتصادی زنان را به مردان وابسته کرد، و این چگونگی به نفوذ مردان در خانواده افزود. گذار از تولید ساده‌ی کاذبی به تولید سرمایه‌داری کالا زنان را به ارتش نهانی نخیره‌ی کار تبدیل کرد. اما " ارتش نخیره‌ی کار" چیست؟

در جریان افزوده شدن قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه، که بدان انباشت سرمایه (Accumulation) می‌گویند، نه تنها مجموع سرمایه فزونی می‌یابد، بلکه ترکیب آن نیز دستخوش تنبیر می‌گردد. گسترش کارخانه توسط سرمایه



شرکت و سیم‌زنان در تولید اجتماعی، بدان معنی نیست که ستم‌دوگانه بر آنان نیز از بین رفته است

ددر افزایش یابد، سرمایه‌ی ثابت به، مثلاً، ۵۰۰۰۰۰۰ ددر و سرمایه‌ی متنبیر به ۱۰۰۰۰۰۰ ددر افزایش می‌یابد. در این صورت ترکیب ارگانیک سرمایه به ۵ به ۱ ارتفا خواهد یافت. اقتصاد دانان پیش از مارکس بر این عقیده بودند که تمامی ارزش اضافی انباشت

شده به سرمایه‌ی متنبیر تبدیل خواهد شد. مارکس از این استنباه اقتصاد سیاسی کلاسیک پرده برداشت و ثابت کرد که ارزش اضافی انباشت شده، نه به یک قسمت، بلکه، به دو قسمت (عم سرمایه‌ی ثابت و عم سرمایه‌ی متنبیر) تقسیم می‌گردد. اما پیشرفت تکنیک و افزایش کاردعی نیروی تولید سبب کاهش سرمایه‌ی متنبیر نسبت به سرمایه‌ی ثابت می‌شود. این امر سبب نزول نسبی تقاضای نیروی کار در جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌گردد. در نتیجه، قسمتی از کارگران از فعالیت تولیدی خارج می‌شوند و ارتش نخیره‌ی کار را تشکیل می‌دهند. مارکس به سه شکل از ارتش نخیره‌ی کار اشاره می‌کند: (۱) ارتش دائمی نخیره‌ی کار (Floating Reserve Army of Labour) که به علت به کارافتادن ماشینهای جدیدو تعطیل برخی از کارخانه‌ها از کار بیکار می‌شوند. (۲) ارتش انسدادی نخیره‌ی کار (Stagnant Reserve Army of Labour) شامل آن عده کارگرانی می‌شود که کار

دار از طریق به کارگیری ماشینها و تکنیکهایی نوین سبب افزایش سریع‌تر سرمایه‌ی ثابت (Constant Capital) می‌گردد. (سرمایه‌ی ثابت، آن بخشی از سرمایه است که به شکل وسایل تولید از قبیل ماشینها، ساختمانها و مانندای اینها در کار است.) اما، از سوی دیگر، این امر رشد سرمایه‌ی متنبیر (Variable Capital) را کند می‌کند. (سرمایه متنبیر آن بخش از سرمایه است که برای خرید نیروی کار به مصرف می‌رسد.) تناسب بین این دو سرمایه (سرمایه‌ی ثابت و متنبیر)، ترکیب ارگانیک سرمایه (Organic Composition of Capital) نامیده می‌شود. مثلاً اگر از کل سرمایه‌ای که ۴۰۰۰۰۰ دلار است ۱۶۰۰۰۰ ددر به مطرف ساختمانها، مواد خام، ماشینها و لوازم دیگری از اینگونه برسد و ۲۴۰۰۰۰ ددر به مصرف خرید نیروی کار، ترکیب ارگانیک سرمایه در اینجا ۴ به ۱ خواهد بود. رشد تولید سبب ارتقای ترکیب ارگانیک سرمایه می‌گردد. برای نمونه اگر کل سرمایه در مثال باذبی به ۶۰۰۰۰۰

دایمی خود را از دست داده‌اند اما به‌طور رسمی و نامنظم به استخدام سرمایه در می‌آیند. نیاز اینان به کار کردن باعث می‌شود که سرمایه‌داران آنان را با مزدی به مراتب پایین‌تر از سطح عادی دستمزد استخدام کنند. (کارگران مهاجر و یا اقلیتهای قومی در آمریکا - برای نمونه - در این گروه قرار دارند.) (۳) ارتش نهانی ذخیره‌ی کار (Latent Reserve Army of Labour) را تولید کنندگان خود که در جریان رشد سرمایه ورشکسته و بیکار شده‌اند تشکیل می‌دهند. سرمایه‌داری به دوطریق از ارتش ذخیره‌ی کار سود می‌برد: یکی از این دوطریق همانا تهدید کردن طبقه‌ی کارگر به استفاده از ارتش ذخیره‌ی کار در صورت اعتصاب کارگران و در نتیجه پایین آوردن تقاضا برای کار و تحت فشار فرار دادن کارگران است. بهره‌گیری دیگر سرمایه‌داری از ارتش ذخیره‌ی کار بدینگونه است که از این طریق سرمایه‌داری وجود نیروی کار برای به‌کارگیری در فعالیتهای تولیدی جدید را تضمین می‌کند. در نتیجه، سرمایه‌داری به رشد طبیعی جمعیت وابسته نیست، بلکه دایما نیروی کار خود را تامین می‌کند. مارکس می‌نویسد:

"در اوان رکود و رونق نسبی، ارتش ذخیره‌ی کار بر سیاه کارگران فعال فشار می‌آورد و در اوان سرریز تولید و ناآرامی به خواستهای کارگران لگام می‌زند. سرریز نسبی جمعیت Relative Surplus Population در نتیجه، یا شنه‌ای است که قانون عرضه و تقاضای کار بر روی آن می‌چرخد. سرریز نسبی جمعیت قانون یاد شده را وامی‌دارد تا حیطه‌ی عملش را به مرزهایی محدود کند که با عمل بهره‌کشی و استیلای سرمایه تماما تطبیق داشته باشد." (۱۲)

مارکس همچنین می‌نویسد:
"تولید سرمایه‌داری به عین روی نمی‌تواند به آن مقدار نیروی کاری

که رشد طبیعی جمعیت در اختیارش قرار می‌دهد بسنده کند. تولید سرمایه‌داری برای آزاد بودن دست و بال خویش به ارتش ذخیره‌ی صنعتی نیاز دارد که آزاد از چنین تحدیدات طبیعی باشد." (۱۳)

ارتش نهانی ذخیره‌ی کار معمولاً به کشاورزان و کارگران روستا اطلاق می‌شده است، اما می‌توان آنرا برای تحلیل وضعیت زنان نیز به‌کار گرفت. گرایش عمومی سرمایه‌داری به سوی جذب ارتش نهانی ذخیره‌ی کار به بازار کار است. پیش‌تر دیدیم که چگونه تکامل تولید سرمایه‌داری کلاً زنان را به ارتش نهانی ذخیره‌ی کار ملحق کرد. با شروع قرن بیستم، زنان رفته رفته جذب بازار کار شدند. البته، این حرکت بسیار تدریجی بود و در جوامع گوناگون، در ارتباط با شرایط خاص آن جامعه، حرکت ویژه‌ای یافت. مثلاً، در ایالات متحده تا حدود ۳۰ سال قبل تعداد بیشماری از زنان، به ویژه زنان خانواده‌های خرده‌بورژوا و قشرهای بالایی طبقه‌ی کارگر که از امکانات و رفاه اقتصادی نسبتاً بیشتری برخوردار بودند، از بازار کار خارج بودند. اما، در دهه‌های اخیر، تعداد بیشماری از زنان جذب بازار کار گشته‌اند. طبق گزارش رسمی دولت آمریکا،

"در طی دو و نیم دهه‌ی اخیر، شرکت زنان متاهلی که با شوهرانشان زندگی می‌کنند در نیروی کار Labour Force بیش از دیگر زنان متاهل یا مجرد رشد کرده است، این رشد بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۶ به میزان ۹۰ درصد بوده است. نرخ (شرکت در نیروی کار) زنان متاهلی که با شوهرانشان زندگی می‌کنند و دارای فرزندان زیر ۱۸ سال‌اند تقریباً به دو برابر و نیم افزایش یافته است؛ برای زنان با فرزندان زیر ۶ سال، این نرخ بیش از سه برابر بوده است." (۱۴)

بالا گرفتن نقش زنان در تولید اجتماعی، از طرفی، با تکامل و رشد نیروهای تولیدی نیز همراه بوده است. این تکامل، به ویژه در دو جنبه، با چگونگی نقش زنان در جامعه‌ی سرمایه‌داری ارتباطی مستقیم و تنگاتنگ دارد. اولین جنبه همانا پیشرفت و تکامل وسایل جلوگیری از حاملگی است. اگر فرار است زنان در تولید اجتماعی شرکت جویند، مبارزه با برخی محدودیتهایی که خصوصیات زیستی زنان، در متن شرایط حاکم (وجود مناسبات مرد سالارانه) بر فعالیت اجتماعی آنان تحمیل می‌کند، امری ضروری است. بنابراین، وسایل جلوگیری از حاملگی، بارداری زنان را با نیازهای تولید اجتماعی منطبق و هماهنگ می‌سازد. اعمیت واقعی این چگونگی زمانی آشکار می‌شود که در نظر بگیریم که توانایی علم در کنترل کردن حاملگی به مراتب بیشتر از آن است که در جامعه‌ی امروزی عمل می‌شود؛ چرا که نیازهای سرمایه‌داری و قوانین حاکم بر آن از عرضه شدن تمام یافته‌های علمی در این زمینه به بازار پیشگیری می‌کند. دومین جنبه همانا، رشد کلی نیروهای تولیدی است که اجتماعی شدن تقریباً تمامی جنبه‌های کارخانگی را امکان‌پذیر می‌سازد.

رشد مبارزات زنان در آمریکا در دو و نیم دهه‌ی اخیر را باید در ارتباط با چنین شرایطی دریافت. بدیهی است که تنبیر نقش زنان در اجتماع و در خانواده و اوج گیری مبارزات آنان برای دستیابی به حقوق خود با مقاومت روبرو خواهد شد. در ایالات متحده، این مقاومت عمدتاً از جانب سه نیرو بروز کرده است: نیروهای مذهبی و کلیسای کاتولیک، نیروهای دست راستی و آنچه به "راست جدید" (New Right) موسوم است و دولت آمریکا که سرمایه‌داری انحصاری را در وجه عام خود نمایندگی می‌کند. از اواسط دهه‌ی هفتاد، مسیحیان

"مکنبی" کوشتهای فراوانی در جهت حمله به زنان و تحدید آزادی آنان به عمل آورده‌اند. کلیسای کاتولیک در پی آن بوده است که، از طریق حاکم کردن دستورات الهی پر جامعه، زنان را در فید و بند محدودینهای مرد سازانه نگاه دارد. از این رو، کلیسای کاتولیک می‌کوشد تا معتقدات مذنبی درباره‌ی جنسیت و رابطه‌ی زنان و مردان را بر زندگی اجتماعی حاکم کند، معیارهای اخلاقی زنان طرفدار سفظ جنین را به پرستش بکشد، مسالهی شروع حیات را از جمله جرمهای مذنبی اعلام دارد. کلیسای کاتولیک و نیروهای نظیر "اکثریت اخلاقی" (Moral Majority) و "کمیته‌ی ملی حق حیات" (National Right to Life Comm.tee) و مانند‌های اینها ساندن میلیونها دلار به مبارزه علیه سفظ جنین اختصاص می‌دهند.

مسیحیان "مکتبی"، در عین حال، پایگاه توده‌ای نیروهای دست راستی را نیز تشکیل می‌دهند. دست راستی‌ها فعالیت‌های خود را حول هدفهایی نظیر حق حیات، دفاع از حقوق "آمریکایی‌های زاده نشده" و حمایت از خانواده سازمان داده، به حمله بردن به حقوق زنان می‌پردازند. از نظر آنان، رعایی زنان و دسترسی آنان به سفظ جنین موجودیت خانواده‌ی آمریکایی - پدر، مادرو دوقرزند - ربه خطر می‌افکند. اینان خانواده‌ی سالم را خانواده‌ای می‌دانند که مرد در آن نا‌آور است و زن مسئول رسیدگی به امور خانه و عهده‌دار "مسئولیت خطیر مادران" و یاریگر عمسر خود. زنان به خودی خود چیزی نیستند! این فقط کانون گرم خانواده است که به آنان بوی می‌بخشد، زن خوشبخت همانا زنی است که در هر لحظه از موعبت وجود مردن در زندگی‌اش برخوردار باشد! به طور خلاصه می‌توان گفت که دست راستی‌ها خواهان بازگشت کامل زنان به خانه‌اند، چرا که، به زعم آنان،

جای واقعی زن خانه است. چنین خواسته‌ای با منافع سرمایه‌ی انحصاری در تضاد است. از عین رو است که سرمایه‌دارانی نظیر راکفلر به دفاع از حق زنان در پایان بخشیدن به بارداری‌شان می‌پردازند. دیوان عالی آمریکا نیز، علی‌رغم عمه‌ی فئاریایی که از جانب دست راستی‌ها و کاتولیکها و حتی شخص ریاست جمهوری آمریکا بر آنان وارد می‌شود، ناچار به دفاع از چنین خواسته‌ای گشته است. لکن از آنجا که دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار آمریکا به حمایت

عمرجه بیشتر نیروهای دست راستی برای اعمال سیاستهای ارتجاعی خود نیاز دارد، ناچار از کنار آمدن با آنان است و در این جریان از فشار آوردن بر زنان و کوشش برای تحدید دست آوردن جنین زنان ابایی ندارد. در همین زمینه، دگر این نکته مهم است که، اگرچه حملات دگر شده در ثلث خود هم توسط مردان و هم توسط زنان انجام می‌گیرد، اما مردان در این جریان نقش به مراتب موثرتری را بر عهده دارند. این امر، در واقع،

روابط مرد سالارانه با ساختمان سرمایه دارن ایالات متحده است. رشد اسفناک تعدی فیزیکی علیه زنان، نظیر تجاوز و ضرب و جرح زنان توسط شوهرانشان، مقاومت مردان علیه امکانات مساوی برای زنان در دست یابی به کار و بسیاری نمونه‌های دیگر، به وضوح بیانگر این واقعیت‌اند که، اگرچه سه نیروی ذکر شده در بالا به گونه‌ای سازمان یافته به فعالیت علیه زنان اشتغال دارند، حمله به حقوق زنان در کل جامعه موجود است و به هیچ وجه محدود به این نیروها نیست.

رشد مبارزات ضد امپریالیستی و جنبشهای آزادیبخش در دهه‌های اخیر، دست آوردن سوسیالیسم و حدت یابی مبارزه‌ی طبقاتی در جوامع سرمایه داری سبب وخیم‌تر گشتن وضعیت زندگی کارگران و اقشار میانی خرده بورژوازی شده است. این چگونگی وجود دو دستمزد (عم دستمزد مرد و عم دستمزد زن) را برای گرداندن امور خانواده حیاتی ساخته است. از آنجا که زنان مسئولیت اصلی نگاهداری خانه را بر عهده دارند، ضرورت کار در خارج



زنان برای تحقق شعار "دستمزد مساوی در مقابل کار مساوی" وسیعا مبارزه می‌کنند

بازتاب دفاع مردان از برتری نسبی مادر آنان بر زنان و دست یابی به خدمات فراعم شده توسط زنان در خانه‌است، که خود ناشی از آمیختگی

از خانه بر دشواری زندگی آنان افزوده است. به علاوه، در خانواده‌هایی که زنان مسئولیت خانواده را بر عهده دارند (به علت فوت عمسر یا طلاق)،

مشکلات زنان، به ویژه از نظر اقتصادی، ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گیرد. در سال ۱۹۷۰، از هر سه خانواده‌ای که زنان سرپرستی‌شان را عهده‌دار بودند، یک خانواده در رده "فقیر" طبقه‌بندی شد. حال آن که، برای خانواده‌هایی که سرپرست مرد دارند، این رقم یک خانواده از هر ۱۴ خانواده بوده است. عمیق‌ترین، باید در نظر گرفت که، اگرچه سرمایه‌داری زنان را به بازار کار جذب می‌کند، اما این عمل بر مبنای حقوق برابر نیست. سرمایه‌داری زنان را، چه آنکه که به کار اشتغال دارند و چه آنکه که بیکارند، مورد استثمار و سوءاستفاده قرار می‌دهد: هنگامی که به کار اشتغال دارند، به عنوان فشری که به دلیل دریافت مزد نابرابر با مردان در محل کار مورد استثمار مضاعف قرار دارند و از آنان چون وسیله‌ای برای استثمار عرجه بیشتر طبقه‌ی کارگر سوءاستفاده می‌شود؛ و زمانی که بیکارند، از طریق ملحق شدن‌شان به ارتش نخیره‌ی کار، اول نیروی کار برای استفاده در بخشهای جدید تولیدی فراهم می‌آورند و، ثانیاً، و از آن مهم‌تر، سطح دستمزد را عرجه پایین‌تر نگه می‌دارند.

تذکر این نکته در اینجا ضروری است که میزان فشارها و تضيیقات اعمال شده بر زنان را باید در ارتباط با شدت و حدت مبارزات زنان و مبارزه‌ی طبقاتی در نظر گرفت. در شرایطی که مبارزات زنان پراکنده و ضعیف است، سرمایه‌داری به آسانی می‌تواند از نابرابری موجود برای توجیه خویش استفاده کند. بدیهی است، از آنجا که زنان نسبتاً مسئولیت کارهای خانه را بر عهده داشته‌اند و مردان نان‌آور بوده‌اند، بورژوازی اخراج زنان از نیروی کار و فرستادن آنان به خانه را آسان‌تر می‌یابد. اما، اگر مبارزات زنان منسجم شود و رشد یابد، بورژوازی، مسلماً پس از مقاومت فراوان، ناچار می‌شود که به مماشات تن در دهد، چرا که

آنچه برای سرمایه‌داری ضروری است ارتش نخیره‌ی کار است: ترکیب چنین ارتشی از اعمیت حیاتی برخوردار نیست. از آنچه در این مقاله گفته شد چند نتیجه به دست می‌آید: نخستین نتیجه این است که تعداد بی‌شماری از زنان هر ساله به اردوی کار می‌پیوندند. آنگاه این روند می‌تواند از کشوری به کشور دیگر متفاوت باشد، اما این چگونگی در ماعیت آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند.^{۱۶} این حقیقت بیش از پیش اعمیت پیوند جنبش زنان و جنبش طبقه‌ی کارگر را روشن می‌سازد. البته، به هیچ وجه بر این حقیقت که زنان چه در پهنه‌ی تولید به عنوان زنان کارگر و چه در دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی و خانوادگی، مورد استثمار مضاعف قرار دارند، یرده نباید افکند. بنابراین، اگرچه جنبش زنان برای رسیدن به پیروزی نهایی باید با جنبش طبقه‌ی کارگر پیوند داشته باشد، اما شرایط خاص استثمار زنان، بسیج آنان حول خواسته‌های مشخص‌شان به عنوان زنان را ضروری می‌کند.

نتیجه‌ی دیگر این است که سرمایه‌داری، از طریق جذب روزافزون زنان به بازار کار، از نظر تاریخی گامی علیه بنیانهای مرد سآوری بر می‌دارد. البته، این چگونگی مرکز بدین معنا نیست که سرمایه‌داری می‌تواند و می‌خواهد که روابط مرد سالارانه را از جامعه ریشه‌کن کند. به عنوان نمونه، دسترسی نداشتن زنان به امکانات گوناگون برای کم کردن از فشار مسئولیت خویش در اداره کردن خانه از طریق شرکت مردان در کارخانگی و اجتماعی کردن آن سبب گشته است که زنان در دوره‌های متفاوت زندگی‌شان به میزانهای مختلف جذب بازار کار کردند. به علاوه، زنان در پهنه‌ی کار از امتیازات برابر با مردان برخوردار نیستند. اما این مسایل عمیق گاه نباید ما را به نادیده گرفتن این نکته سوق دهد که زنانی که شاغل‌اند و از استقلال

نسبی اقتصادی برخوردارند از موقعیت نسبتاً بهتری در خانواده و اجتماع برخوردارند.

نتیجه‌ی سوم، از نظر تئوریک، حائز اعمیت فراوانی است: در بسیاری از مطالعات مربوط به نقش زنان در پهنه‌ی اجتماع و تولید، معمولاً زنان را نیروی فرعی کار Marginal Labour Force به حساب می‌آورند که، به عنوان قربانیان سرمایه‌داری و مرد سآوری، هر گاه مورد نیاز سیستم سرمایه‌داری بوده‌اند، جذب بازار کار گشته‌اند و، پس از رفع نیاز سرمایه‌داری، دوباره به خانه فرستاده شده‌اند. زنان به عنوان کسانی که پس از عمه استخدام می‌شوند و پیش از عمه اخراج می‌گردند (Last Hired, First Fired) در نظر گرفته می‌شوند.^{۱۷} چنین دیدگاهی به نقش زنان در تولید نه چون پدیده‌ای متأثر از قانونهای روند تولید سرمایه‌داری و مبارزه بین طبقه‌ی کارگر و بورژوازی در این سیستم، بلکه چون چیزی که از پیش توسط تفکر مرد سالارانه‌ی طبقات جامعه تعیین شده است می‌نگرد و نیز روابط مرد سالارانه را جدا از پایه‌های مادی آن در خانواده و اجتماع در نظر می‌گیرد. واقعیت امر این است که، پس از این که زنان ارتش نهانی نخیره‌ی کار را ترک گفتند، دیگر چون بخشی از طبقه‌ی کارگر به حساب خواهند آمد و بازگشت دادن آنان به ارتش نهانی نخیره‌ی کار امکان ناپذیر خواهد شد. آنان دیگر در حالت بیکاری به عمان سرنوشتی نچار می‌شوند که مردان کارگر بدان نچارند. بازعم تذکر می‌دهیم که این چگونگی به هیچ وجه به معنی نفی نابرابریهای زنان و مردان در هنگام کار، زمان اخراج و استخدام مجدد نیست. هدف ما فقط روشن کردن این حقیقت است که، با جذب بیشتر زنان به بازار کار، سرمایه‌داری پایه‌های مادی توانایی مردان برای تسلط بر زنان را از بین برده است و سرنوشت زنان در بازار

کار بیشتر به روند نکامل سرمایه‌داری بستگی دارد تا به ذم‌نیت مرد سا‌زانه‌ی این یا آن سرمایه‌دار، به گونه‌ای که هر گاه بخوانند زنان را استخدام یا اخراج کنند.

آخرین نتیجه‌ی ما این است که اگر سرمایه‌داری زنان را به بازار کار جذب می‌کند، انقلاب طبقه‌ی کارگر آنان را از استثمار نظام سرمایه‌داری رها می‌سازد. کمونیستها نیز از همین جنبه است که مساله‌ی زنان را در ارتباط جدا نشدن با مساله‌ی طبقه‌ی کارگر می‌بینند و رمایی واقعی زنان را بدون مبارزه برای پیروزی طبقه‌ی کارگر س‌امیسر تشخیص می‌دهند. اما این امر نباید مانع توجه آنان به دفاع از حقوق دموکراتیک زنان و پیشنیایی از مبارزات زنان گردد. استثمار زنان رابطه‌ی را بین مردان و زنان برقرار می‌سازد که در یک سوی آن استیلا طلبی مردان و در سوی دیگر آن ستم‌دیدگی زنان قرار دارد. این رابطه فقط به زنان طبقه‌ی کارگر محدود نیست، بلکه در عمده طبقات به درجات و شکلها متفاوت به چشم می‌خورد. ستم‌های چنین استثماری در عمده جنبه‌های زندگی بروز می‌کند و این چگونگی به ستم زنان خصوصیتی می‌دهد متمایز از دیگر روابط استثماری. قدمت چنین رابطه‌ی که دارای پایه‌های مادی - که تداوم آن را میسر می‌سازد - و پایه‌های جهان نگرانه (ایدئولوژیک) است، سازماندهی زنان حول مسایل ویژه‌ی آنان را امری حیاتی می‌سازد. ■

یادداشتها

۱- سران یوسی سسر در اس‌ناره رجوع کند به :

Humphris, Jane, " CLASS STRUGGLE AND THE PERSISTANCE OF THE WORKING CLASS FAMILI.", Cambridge Journal of Economics, 1977, Vol. 1, No. 3.

۲- رجوع کند به .

Della Costa, Mariarosa, " WOMEN AND THE SUBVERSION OF THE COMMUNITY ", in The Power of Women and the Subversion of the Community, 1977, Bristol Filling Wall Press.

۳- رجوع کند به .

Himmelweit, S., and Mohun, S., " DOMESTIC LABOUR AND CAPITAL ", Cambr.dpr Journal of Economics, 1977, Vol. 1, No. 1.

مجموعه

Adamsen, G., Brown, C., Harrison, J., and Price, H., " WOMEN UNDER CAPITALISM ". Revolutionary Communist, 1976, No. 5.

4- Marx, Karl, CAPITAL, Vol. 1, New York: International Publishers, 1977 237.

۵- در بخش رساله ترم است به س‌امیروزی وضعیت زنان در روابط خانوادگی توجه کرد. این چگونگی را باید در نظر داشت که اگرچه اعضای خانواده س‌گندگر را مورد حمایت قرار می‌دهند، اما از نظر قدرت، س‌طه موانع خانواده س‌انم است که بر اساس توانایی پدر در فراهم آوردن س‌ازگاری اقتصادی خانواده م‌راز دارد. جهان س‌کن س‌انم بر حوامع طبقاتی س‌ر از چسبندگی س‌م‌ن س‌ن‌س‌اس می‌کنند.

۶- زنان احضار از در نظر س‌ن به اس‌ماعی که س‌س‌س‌ن زنان در آمریکا اغلب بدان گرفتاری می‌شود، ضروری است که به س‌انست براد پرس‌س‌اعی روند س‌ولندی و درگیری در فعالیت اجتماعی اشاره شود. مطالعاتی که درباره‌ی کار زنان در آمریکا انجام شده است س‌ان س‌ان می‌دهد که زنان س‌بید پیوست س‌ها به کارهای س‌ولندی در م‌رغه نظیر کس‌ت و س‌دانست محصولات از س‌مل ت‌رت، پرورش م‌رع، س‌ولند نس‌بات و س‌اندهای اینها می‌پردازند، اما س‌ان س‌ها پیوسته علاوه بر انجام دادن کارهای دیگر شده، در س‌باری از مس‌ائل دیگر که از پرس‌س‌ز اجتماعی س‌انست برخوردگر س‌میجا، س‌نر م‌روس س‌م‌مولد کشاورزی، م‌رع و خم م‌رع و س‌اندهای اینها، شرکت دارند. رجوع کند به

Jenson, Joan M., " CLOTH, BUTTER AND BOARDS: WOMEN'S HOUSEHOLD PRODUCTION FOR THE MARKET ", Review of Radical Political Economics, 1980, Vol. 1, No. 1.

۷- مطالعه درباره‌ی تاریخ فعالیت زنان در تولید خانگی (household production) س‌ور در مراحل اولیه است. این گونه س‌صصات با مشکلات گذشته‌ای روبروست که از جمله مهم‌ترین آنها در دست س‌ودن اطلاعات دست‌آمارن است، چرا که آمارگران این گونه فعالیت با کار زنان را فقط در م‌ورثی در یافته‌های آماري س‌نر می‌دانند که س‌ها وسیله‌ی امرار معاش خانواده بود - و به یک کار "جنسی" ۱

۸- سران رساله رجوع کند به

Hartmann, Heidi, CAPITALISM, PATRIARCHY, AND JOB SEGREGATION BY SEX, in Capitalist Patriarchy and the Case for Socialist Feminism, Eisenstein, Z. R. ed) New York Monthly Review Press, 1979.

Sargent, L., (ed.), THE UNHAPPY MARRIAGE OF MARXISM AND FEMINISM TOWARD A MORE PROGRESSIVE UNION, in Women and Revolution, Boston, South End Press, 1981.

۹- در سال ۱۹۸۱، در انگلستان م‌وس وضع کس‌ت که م‌زرا س‌نهی احزاب احراقی کارگران می‌دانست، در س‌حه برای س‌رم‌ت کارگران به کار س‌سر، م‌رگوبه س‌انست و کله مالی به آنان را مانع می‌شد.

۱۰- در این رساله رجوع کند به :

Thompson, E. P., THE MAKING OF THE ENGLISH WORKING CLASS, New York : Vintage Books, 1983.

۱۱- رجوع کند به انگلن، م‌ردیس، وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان، تهران: س‌تر پیشناز، ۱۳۰۷.

۱۲- م‌ارکس، س‌ماحا، ص ۶۳.

۱۳- م‌ارکس، س‌ماحا، ص ۶۴.

۱۴- برای تحلیل جامع‌تر س‌گاه س‌بده به مقاله‌ی آورنده‌ی زیر :

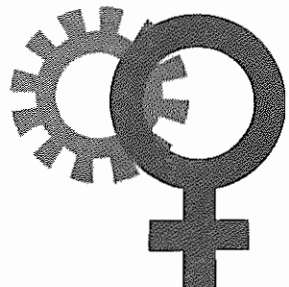
Power, Marilyn, FROM HOME PRODUCTION TO WAGE LABOUR: WOMEN AS A RESERVE ARMY OF LABOUR, Review of Radical Political Economics, 1983, Vol. 15, No. 1.

15 - AMERICAN WOMEN WORKER IN A FULL EMPLOYMENT ECONOMY, A Compendium of Papers Submitted to the Subcommittee on Economic Growth and Stabilization of the Joint Economic Committee, Congress of the United States, Washington, D. C. : U.S. Government Printing Office, 1977 : 27.

۱۶- برای بررسی س‌وبی س‌عاوت و حالی که س‌س‌س‌ن روند را در کشور مصر س‌ان می‌دهد رجوع کنید به : Gran, Judith, IMPACT OF THE WORLD MARKET ON EGYPTIAN WOMEN, Mer.p Report, 1977, No. 58.

۱۷- س‌گاه س‌بده به م‌ارکس س‌ماحا، س‌م‌چس‌ن برای س‌ن‌دی جالب س‌ر این دیدگاه، س‌گاه س‌بده به :

Yanz, Lynda and Smith, David, WOMEN AS A RESERVE OF ARMY OF LABOUR. A CRITIQUE, Review of Radical Political Economics, 1983, Vol. 15, No. 1.



سرود بهاران

ببار، ببار ابر روشن سحر
ببار! بر تمام خانه‌ها
بر تمام کوه‌ها
بر تمام جلگه‌ها.

قزل، اسب سرکش غرور!
راه وار راه دور
شیهه با تمام زور،
برکش از فراخ سینه‌ات.
بکوب، بکوب، بکوب!
طبل پرصدا بکوب
لرزشی فکن به کوه،
جنبشی به ریخته‌ها،
چرخشی به فصل و ماه
بناب، بناب، بناب!
آفتاب سرخ!
خاک خفته را
جان تازه بخت.
بیا، بیا، بیا!
صف خشم و کینه‌ی استوار
به پیش به پیش به پیش
می‌شود به کار

صف داس و دست.
صف پتک و کار.
و خلن مسلح
ز سفز زبانه
ز خبریز و جاسک و میانه.
ز تربت ز شیراز
ز تهران و کرکان و اهواز
سامی ایران.
کزین شام نیره
زمستان و سرما
بر آریم فردا،
سید و سیده.
ببار، ببار ابر روشن سحر
بناب، بناب آفتاب سرخ.
بکوب نبل پرصدا بکوب.
قزل، اسب سرکش غرور

شیهه با تمام زور،
برکش از فراخ سینه‌ات.
به پیش، به پیش، به پیش.
صف خشم و کینه‌ی استوار
می‌رسد ز چارسو
آن یگانه نوبهار:
فصل رویش شکوفه‌ها
فصل خنده‌ی جوانه‌ها
فصل انقلاب توده‌ها،
آن یگانه نوبهار ما.
به پیش، به پیش، به پیش
سیاهان فردا،
سیاهان سبزه،
سیاهان نور و بهاران.

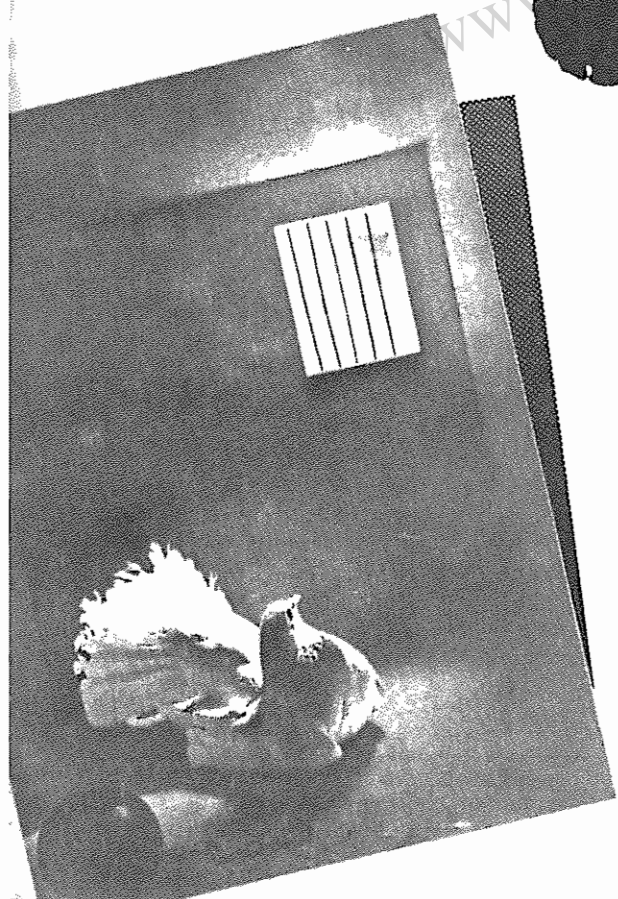
س. ص.



پرواز

"تو می‌توانی. آری"
گفت.
"برخیزو شاخ و برگ برافشان و برگشا.
پرواز زندگیست."
"من می‌توانم، اما
ایکاش
اما و کاشکی و اگر در جهان نبود."
گفت و پرید و رفت
مرغ از سر درخت.

ج. ه. ۸۶/۶/۲۹





قول می‌دهم... روزی که نوع خود را آزاد و وطن عزیزم را روبه ترقی دیدم، خود را در میدان آزادی قربانی کنم و خون خود را در زیر اقدام همجنسان حقوق طلب آزادیخواه خود نثار نمایم. ۵۵

خاطرات تاج السلطنه

به کوشش

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

سروس معدودان

● سندی از دوران شکل گیری نخستین نطفه‌های جنبش زنان در عهد مشروطیت

● تاریخ حالات ایام زندگانی خانم تاج السلطنه، که به خط خودشان بقد تحریر درآورده‌اند، و از روی اصل نسخه استنسخ می‌شود. مورخه یوم دوشنبه، ۱۹ ربیع الثانی، سنه ۱۳۴۳ هجری؛ مطابق ۲۵ تشریح ۱۳۵۳ شمسی.

خانم مزبور، دختر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است. ۵۵

مکتب خانه به در آمد. دیری نگذشت که به نامزدی شخصی به نام حس خان شجاع السلطنه، پسر محمد باقر، سردار اکرم، در آمد. در سال ۱۳۱۴، به خواست مظهرالدین شاه، این دو به عقد و ازدواج عم درآمدند که حاصل آن جز رخ و مرارت چیز دیگری نبود.

تاج السلطنه از ازدواج خود شرح نم‌کنانته‌ای می‌دهد و دل آن به بررسی حبه‌های گونه‌گون سلاسی که در میان کبر او، همه‌ی زنان و مردانی که در سرباط آن روزی فرار داشتند می‌پردازد. از جمله مسأله‌ی که او به آنها می‌پردازد ازدواج در سس طفولیت - ازدواج از پیش تعیین شده - است و احساسی که در او به عنوان یک زن از آنچه سر سرس می‌آمده شکل می‌گرفت، و اس که زندگی او، ذی‌سای چه مطامع و ساسنهایی شده بود. درباره‌ی نخستین سرخورد خود با خواستگاری که بعدها همسرش شد می‌نویسد: "در این سن، ما یک طفل هست ساله‌ی خیلی سعد و جاق، ولی سی‌اندازه نرسید و ملوس، ما کلاه و لباس نظامی وارد اتاق گسده، یکباره به نظر ما رسید. در رابعای او فرار گرفت. ما از بدن اس طفل احساس وحشی در خود نمودم. س‌اضتبار سرجانم. عجزمده به س اصرار مادرش کردند، فاده نخسند. و خیلی متوحش، فمناک از (آنجا) سرور آمدم. و به کلی آن حال‌ساعت و سرور از من سلب، و خیلی پکر (و) فمناک بودم." (ص ۲۶) آنچه آن رور سر او گذشت ناشر در س‌یا برجای گذارد که سب شد تا "غمبه در

مکتب خانه به در آمد. دیری نگذشت که به نامزدی شخصی به نام حس خان شجاع السلطنه، پسر محمد باقر، سردار اکرم، در آمد. در سال ۱۳۱۴، به خواست مظهرالدین شاه، این دو به عقد و ازدواج عم درآمدند که حاصل آن جز رخ و مرارت چیز دیگری نبود.

تاج السلطنه از ازدواج خود شرح نم‌کنانته‌ای می‌دهد و دل آن به بررسی حبه‌های گونه‌گون سلاسی که در میان کبر او، همه‌ی زنان و مردانی که در سرباط آن روزی فرار داشتند می‌پردازد. از جمله مسأله‌ی که او به آنها می‌پردازد ازدواج در سس طفولیت - ازدواج از پیش تعیین شده - است و احساسی که در او به عنوان یک زن از آنچه سر سرس می‌آمده شکل می‌گرفت، و اس که زندگی او، ذی‌سای چه مطامع و ساسنهایی شده بود. درباره‌ی نخستین سرخورد خود با خواستگاری که بعدها همسرش شد می‌نویسد: "در این سن، ما یک طفل هست ساله‌ی خیلی سعد و جاق، ولی سی‌اندازه نرسید و ملوس، ما کلاه و لباس نظامی وارد اتاق گسده، یکباره به نظر ما رسید. در رابعای او فرار گرفت. ما از بدن اس طفل احساس وحشی در خود نمودم. س‌اضتبار سرجانم. عجزمده به س اصرار مادرش کردند، فاده نخسند. و خیلی متوحش، فمناک از (آنجا) سرور آمدم. و به کلی آن حال‌ساعت و سرور از من سلب، و خیلی پکر (و) فمناک بودم." (ص ۲۶) آنچه آن رور سر او گذشت ناشر در س‌یا برجای گذارد که سب شد تا "غمبه در

تاج السلطنه خاطرات خود را به درخواست معلم خویش به رشته تحریر در آورده است. آنچه امروزه در دسترس ماست تنها بخشی از کتاب است (اگر تاج السلطنه سرگذشت خود را به پایان رسانده باشد) که از دوران کودکی نویسنده آغاز می‌شود و تا زمان منازکه‌ی وی و شوهرش ادامه می‌یابد. این نوشته اندک زمانیست که به چاپ رسیده و در دسترس عموم قرار گرفته است. پیش از این، آگاهی ما از محتویات این کتاب محدود به اطلاعات اندکی می‌بود که در نوشته‌های عما ناطق و فریدون آدمیت و برخی محققین دیگر به دست داده شده بود. این کتاب از چند نظر اهمیت دارد: از نظر تاریخی، این کتاب ترحمیست، عرچنه مختصر، از شرایط ایران و وخامت اوضاع جامعه در زمان ناصرالدین شاه و اوایل دوران سلطنت مظهرالدین شاه، از فساد که در دربار شاعان قاجار موج می‌زد، و نمونه‌ای است از برخورد تمدن و فرهنگ ایرانی و غری و ناشیوری که در طبقات باذی جامعه گذارده است. از نظر مطالعه‌ی تاریخ عقاید، بیانگر بسیاری از تعبیر و تحولات است که در قلمرو تفکر سیاسی و اجتماعی در حال تکوین بوده‌اند. و سرانجام، از نظر مطالعه‌ی تاریخ جنبش زنان، سندی است از نخستین حرکت‌های زنان برای کسب حقوق از دست رفته‌ی خویش، شرح معایب و مشکلات زندگی‌شان و مبارزه با حجاب و خرافات مذهبی و رسوم یوسیده‌ی اجتماعی.

تاج السلطنه در سال ۱۳۰۱ هجری

قمری تولد یافت. مادر او، نوران السلطنه، یکی از ۸۵ زن ناصرالدین شاه بود. در سنن کودکی، در دست دایه پرورش یافت. زستن با دایه‌ها و دیدن زندگی بهیمی انسانهایی که با اربابان خود تقاضای ندارند "جز اینکه آن‌ها لباس‌های اطلین دنیا پوشیده، و خداوند در نعمات نیایی با آن‌ها عمارمی نموده" (ص ۲۳) در ذهن حساس او ناشوری فراوان به جا نهاد. بدین طریق، اگرچه دایه‌هایی که مسئول پرورش و تربیت گردن کودک بودند "در وادی جهل نشو و نما یافته و واقعا 'ح' را از 'ب' تمیز نمی‌دادند و در نتیجه از تربیت کودک و ترغیب او به فراگیری علم و "سویمات مندانه" عاجز بودند، دهن گاوگر تاج السلطنه از زندگی آنان درس آموخت. آمورگار چیزی به او می‌آموزاند که خود از آن س‌حس بود. از هفت سالگی به مکتب فرستاده شد که نتیجه‌ای به بار نیآورد. به قول خودش: "خیلی لحو و خودسر بودم و اطاعت عیج کس را نمی‌کردم، و عرچه را خودم میل داشتم می‌کردم، و عیج به شرعا (و) نادت سزگرت‌ما اعتنا نداشتم. خودم را عقل کل و مالک الرقاب می‌دانستم. زیرا که از وفی که عظم می‌رسید و س‌فهمدم، نام را جز تعظیم تکرم (و) واضع چیزی ندیده و عرچه خواسته بودم برایم موجود بود. به اسن جهت طاقت ناملایم را نداتته و خلی زود از هر چیزی متاثر می‌شدم." ناچار معلم "از معلی صرف نظر نموده و مخال شد." (ص ۲۰) پس از دو سال از

تاج السلطنه خاطرات خود را به درخواست معلم خویش به رشته تحریر در آورده است. آنچه امروزه در دسترس ماست تنها بخشی از کتاب است (اگر تاج السلطنه سرگذشت خود را به پایان رسانده باشد) که از دوران کودکی نویسنده آغاز می‌شود و تا زمان منازکه‌ی وی و شوهرش ادامه می‌یابد. این نوشته اندک زمانیست که به چاپ رسیده و در دسترس عموم قرار گرفته است. پیش از این، آگاهی ما از محتویات این کتاب محدود به اطلاعات اندکی می‌بود که در نوشته‌های عما ناطق و فریدون آدمیت و برخی محققین دیگر به دست داده شده بود. این کتاب از چند نظر اهمیت دارد: از نظر تاریخی، این کتاب ترحمیست، عرچنه مختصر، از شرایط ایران و وخامت اوضاع جامعه در زمان ناصرالدین شاه و اوایل دوران سلطنت مظهرالدین شاه، از فساد که در دربار شاعان قاجار موج می‌زد، و نمونه‌ای است از برخورد تمدن و فرهنگ ایرانی و غری و ناشیوری که در طبقات باذی جامعه گذارده است. از نظر مطالعه‌ی تاریخ عقاید، بیانگر بسیاری از تعبیر و تحولات است که در قلمرو تفکر سیاسی و اجتماعی در حال تکوین بوده‌اند. و سرانجام، از نظر مطالعه‌ی تاریخ جنبش زنان، سندی است از نخستین حرکت‌های زنان برای کسب حقوق از دست رفته‌ی خویش، شرح معایب و مشکلات زندگی‌شان و مبارزه با حجاب و خرافات مذهبی و رسوم یوسیده‌ی اجتماعی.

تاج السلطنه در سال ۱۳۰۱ هجری

بدبختی‌های بزرگ انسان، همین است که باید به میل پدر (و) مادر زن گرفته، شوهر نماید. در حالتی که بر خلاف عقل و مغایر قانون و بسیار عجیب است. (ص ۲۸) معتقد است که در این باره "حق به طرف آریایی‌هاست" و متأسف است که چرا ما ایرانیان نمی‌توانیم خوب و بد را از هم تمیز داده و یا "اگر از خود نداریم، لااقل از دیگران بیاموزیم." (ص ۲۸)

بسیاری از نقشهای اجتماعی زنان که سنتا شکل یافته بوده‌اند (همانند اهمیت و وظیفه‌ی مادری) دست نخورده گذاشته شده‌اند.

تفکر اجتماعی تاج السلطنه

تاج السلطنه به بخت و اقبال واقعی نمی‌تهد و بیش از هر چیز بر تربیت و مساعی آدمی در بهبود زندگی تاکید دارد. به نظر او، "بخت يك مخلوق خیالی‌ست که زاده‌ی طبع خیال پرور است"، چیزی در حد "شیشه‌هایی که اطفال از کف صابون می‌سازند و در يك لحظه حباب می‌شود." (ص ۳۰) آنچه "انتظام کیتی" را حفظ می‌کند و سبب ترقی موجودات جهان می‌شود معنا "مجامعه‌ی استمراری نوع بشر" است. در غیر این صورت "بزرگ از کوچک ممتاز نمی‌گشت؛ زشت و زیبا از هم تشخیص داده نمی‌شد." (ص ۴۴) به نظر تاج السلطنه، آنچه مسئولیت و خوب و بد را در ما تولید می‌کند وجدان است. "ما حسن وظیفه را در وجدان خود می‌یابیم." (ص ۳۴) آنچه به عنوان قانون شناخته شده است "وظیفه‌های ابتدایی سیاسی است که در موجودیت جمعیت بشریه، اجرای آن بی‌اندازه لازم است." (ص ۳۴) اما اینها "جز همان وظیفه شناسی ابتدایی که به هر کس معلوم است چیزی نیست." آنچه در سطح عالی‌تر و بالاتری از قانون قرار می‌گیرد و انجام بسیاری از وظایف عالی را تکلیف می‌کند "اخلاق است".

تاج السلطنه که در محیط آکنده به فساد دربار شاهان قاجار چیزی جز تلقین، دروغ، ریا، دربروزگی، رشوه، طمع و حرص و آز ندیده است از "بی‌وفایی دنیا" متحیر می‌شود و از خاطره‌ی جلال و شوکت از دست رفته‌ی پدر درس می‌آموزد: "هیچ اقتداری هیچ اختیاری، هیچ بزرگی و بزرگواری به آن عظمت و شکوه و جلال نبوده و نیست. آیا چه شد؟ کجا رفت؟ پدر من از تمام آنهایی که داشت چه برد؟ هیچ!" (ص ۶۵)

نام نیکوگر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنکار در پهنه‌ی اجتماع، تاج السلطنه سعادت بشر و اجتماع بشری را وابسته به دو رکن اساسی می‌بیند: خانواده و مدرسه. او از قول ژول سیمون، متفکر فرانسوی، می‌نویسد که: "ریشه‌ی اخلاق کرمه که به نهالهای نارس شباهت

ازدواج آنها پس از به قتل رسیدن ناصرالدین شاه و به قدرت رسیدن مظفرالدین شاه رخ داد و پس از مدت‌ها کشمکش به ستارگه انجامید. ذکر دو مسأله ضروری به نظر می‌رسد. یکی این که تاج السلطنه، از آنچه در سفرهای خود آموخته، دریافت است که یکی از عوامل ناکامی زن و مرد در ازدواج عدم ارتباط بین آنها بیش از ازدواج است. از خاطرات سفر تبریز به یاد دارد که زنان بدون حجاب دوشادوش مردان کار می‌کردند و همین سبب می‌شود که زن و مرد شریک زندگی خود را دیده، بشناسند و پس از ازدواج زندگی خوبی را بگذرانند: "چون روی ایشان بازاست، عمده‌گر را خودشان انتخاب می‌کنند. و بعد از عروسی هم، بالمشارکه، در تمام روز و شب با هم مشغول زراعت و ربیعی هستند." (ص ۲ - ۱۰۱) نکته‌ی دوم این که، علی‌رغم تمام انزجاری که او از ازدواج از پیش تعیین شده‌اش دارد، هنوز نمی‌تواند محدوده‌هایی را که از خارج بر او تحمیل شده‌اند بشکند و ناچار می‌شود خود را "حاضر کند" تا شوهر "منتخب" خود را دوست بدارد: "پس از این که دیدم این شخص منتخب شده و مال من است، خود را در حاضر کردم او را دوست بدارم. ولی دیدم از من منزجر و فراری نیستم؛ بلکه، واقعا محبت به او دارم. اگرچه يك عشق شدیدی نیست، اما يك محبت خوبی است؛ و شاید اگر می‌فهمیدم، این محبت منجر به عشق می‌شد و اسباب سعادت هر دو بود." (ص ۷۵)

تذکار این مطلب نه برای خرده گیری بلکه به منظور نمایاندن این مطلب است که ذعنیت زن ایرانی آن زمان (اگرچه اکنون نیز در همین محدوده گرفتار است) درد را حس می‌کند و می‌شناسد، اما هنوز تا بدان حد رشد نیافته است که دیوارهای سنت و فشارهای اجتماعی را به سویی زند. در تمامی نوشته‌هایی که در این برهه از تاریخ ایران به مسأله‌ی زنان پرداخته‌اند، علی‌رغم همه‌ی انتقادهایی که به شرایط زندگی زنان شده است،

دارد "در خانه و مدرسه می‌رود" (ص ۱۱) بنابراین، مادران وظیفه‌ی بسیار خطیری بر دوش دارند چرا که آنان "باغبانان مهربان خانه" اسد تربیت فرزندان را بر عهده دارند. تربیت خانوادگی پیش از مدرسه شروع می‌شود و "ترواقع اولی اساس پیشرفت دویمی است. و این از جمله‌ی مواهب و مختصاتی است که خداوند به زنان ارزانی فرموده." (ص ۱۱) اما اگر زنان خود از علم و فضل بی‌بهره باشند، چگونه می‌توانند کودکان را تربیت کنند؟ پس، می‌بینیم که کلید ترقی يك قوم و اصلاحات اجتماعی و نسل به سعادت يك ملت "اصلاح حال زنان و تربیت آنان است": "نا، از این طریق، هم فرزندان فاضل و سعادت‌عندی بار آورند و هم خدمتی به تکامل فرهنگ و تمدن کنند. در همین جا، وی، در انتقاد از سنت پرستی زنان ایرانی، می‌نویسد: "خیلی محزون و دل‌تنگ هستم که چرا همجنس‌های من، یعنی زنهای ایرانی، حقوق خود را ندانسته و هیچ در صدد تکلیفات انسانی خود بر نمی‌آیند و به کلی غاری و ساطل برای انجام هرکاری، در گوشه‌ی خانه‌های خود خزیده و تمام ساعات عمر را مشغول کسب اخلاق بد هستند، و به کلی از جرگه‌ی تمدن خارج گشته و در وادی بی‌علمی و بی‌اطلاعی سرگردان هستند." (ص ۱۲ - ۱۱)

در باره‌ی رکن دوم، یعنی مدرسه، در متن **خاطرات** اشاره‌ی مستقیمی نمی‌شود. اما نویسنده، در سرتاسر نوشته، ارج و اهمیت فراوانی برای علم قایل شده است. به نظر او، بدبختی بشری در محرومیت از علم است. آنچه آدمی را از جماد متمایز می‌سازد علم است ورنه "شخص بی‌سواد از حماد پست‌تر است." (ص ۲۱) انسان تنها به یاری علم قادر بوده است که بر بسیاری از ناتوانی‌ها و زبونی‌های خویش غلبه کند. چیرگی بر حیوانات درنده‌ی قوی هکله، غلبه بر طبیعت، تبدیل خشکی به دریا و دریا به خشکی، مهار کردن امواج خروشان، گذشتن از دل کوهها و ... همگی به یاری علم میسر گشته است. "قدرت، ثروت، افکار عالیه، اخلاق حمیده، ترقیات کوناگون، همه‌ی اینها، از نتایج علم است. و ما به این نسبت، می‌توانیم ترقی را مترادف علم فرض کنیم." (ص ۲۲)

جالب این است که تاج السلطنه تعریفی بسیار غنی از حدود شجاعت به دست می‌دهد: نه به توانایی شج در شناخت جهان غره می‌شود و نسل

به شناخت و سعادت نهایی و کامل را ممکن می‌شورد و نه به نفی توانایی شجر در گذار از مرهای چهل و گسترش دندای دانش می‌پردازد: "پیش رفتن، معنی: نزدیک شدن به حقیقت و نیک حتی. عمان طور که آگاهی یافتن به تمام حقایق است؛ از استعداد، ادبیت خارج است، به دست آوردن نیک بختی کامل نیز به اندازه‌ای دشوار است که انسان غالباً وجود آن را انکار می‌نماید. اما با همه‌ی اینها، انسان می‌تواند تا يك درجه به فهمیدن حقیقت و به دست آوردن سعادت نایل بشود. قانون خلقت ما را از نیک معانی بس چیزها محروم نموده. ما هم به این محرومیت اضطرابی، يك محرومیت اجباری علاوه نموده‌ایم. چیزی را که می‌توانیم نفهمیم، نمی‌فهمیم. آن مقدار راحت و سعادت را که ممکن است مالک شویم از دست می‌دهیم. برای چه؟ برای ندانستن رازعناسی که آن را علم نام نهاده‌اند." (ص ۲۱)

به نظر تاج السلطنه، معکاس آزاد و برابر آفریده شده‌اند و او در تعجب و شکستی است که چرا برخی "نابند اسر و به مثل دستران زندگانی نموده، محکوم به حکم دگرگی باشند." (ص ۳۳) از همین روست که او فراموشی مطلق را "نباه کنده‌ی اخلاق" می‌پندارد (ص ۵۶) و به حکومت مشروطه و قانونی بنام می‌رود: "تکلیف هر ملت ترقی حوامی، استرداد حقوق اوست. حقوق خود را به چه قسم می‌توانند مسترد دارند؟ در موقعی که مملکت مشروطه و در تحت يك 'رگلمان' صیحه باشد. ترقی از چه تولد می‌شود؟ از قانون؟ قانون در چه موقع اجرا می‌شود؟ در موقعی که اسن استرداد برچیده شود. پس، ازین روی مشروطه بهتر

از استداد است." (ص ۱۰۰ - ۹۹) تاج السلطنه از سوسیالیسم دفاع می‌کند و می‌نویسد که "امروز، آزادتر و وسیع‌تر فکری از فکر سوسیالیست ما نداریم." (ص ۵۹)

سده‌ی است که سوسیالیسم او در نهایت از سطح سوسیالیسم تخیلی فراتر نمی‌رود و آن را بیشتر بر وظیفه‌ی افراد در مسئول بودن نسبت به یکدیگر و رعایت حقوق یکدیگر می‌داند. و این البته چیر عریسی سست چرا که در آن زمان، و با توجه به روند اقتصادی و نزکب طبقاتی ایران، درک پیچیده‌تر و متکامل‌تری از سوسیالیسم امکان پذیر نمی‌بود.

شرح شرایط اجتماعی ایران

خاطرات تاج السلطنه تصویری روشن از وضعیت ایران و دربار قاجار ترسیم می‌کند. اگرچه در برخی دیگر از نوشته‌های درباریان این دوره چنین توصیفی آمده است، آنچه **خاطرات** را از بقیه متمایز می‌کند مستکبری سیاسی نویسنده است؛ سراسر کتاب حاوی انتقادهای تند و تیز به دستگاه حکومت و کارگزاران آن است. اگر آنان از دوره‌ی ناصری به عنوان دوره‌ی آرامش و آسایش و خوشی "یادمی‌کنند" تاج السلطنه از "ملکوت در حال نزاع، رعیت بیچاره و مفلوک، حکام با منت‌های قدرت مسئول ظلم و جور" (ص ۱۸) سخن می‌گوید و بی‌پروا بانک سرمی‌دارد که: "سلام بر سلطنتی که در حال زوال است." (ص ۴۹)

تاج السلطنه از حکمرانان و تعدی آنان به زندگی نوده‌ها سخن می‌گوید و پشتیبانی شاه و شاهزاده از آنان را بر ملا می‌کند. مثلاً، درباره‌ی آقابالان معین رئیس فخرخانه که هم‌عجا با "پشت‌کرمی و عمرامی" شاهزاده‌ای روبرو بود می‌نویسد که "از قتل، غارت، دزدی، گردآوری پول به عیج‌گونه کوناخی نداشت." (ص ۱۸) و با درباره‌ی طایفه طالبی‌ها که "طرف مهر و محبت" شاه بودند می‌گوید که "انواع و اقسام مال مردم را برده، رعیت بیچاره را ذلیل می‌کردند." (ص ۴۸) ناصرالدین شاه نیز، بجای آنکه در فکر "عالم انسانیت و ترقی ملت خود و معارف و صنایع" باشد، بخوشگذرانی وقت می‌گذرانید و "آلوده به لذت‌دنیوی" بود. توصیفی که او از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه و مظفّرالدین شاه می‌دهد بیانگر درجه‌ی بلاهت، کوتعهدی، زذالت و دون مایگی آنان است. مثلاً، از سرگرمی‌های ناصرالدین شاه یکی این بود که برضی شهبه به تفریح و گشت می‌پرداخت. "در بین تفریح، از غلام بچه‌ها و خواججه‌ها صورت خیالی فیلا درست کرده، دستورالعمل داده که یک مرتبه خود را نشان داده زت‌ها و خانمها را بترسانند و اینها فریاد زده، فرار کرده، زمین خورده بترسند و او بخندد." (ص ۵۲)

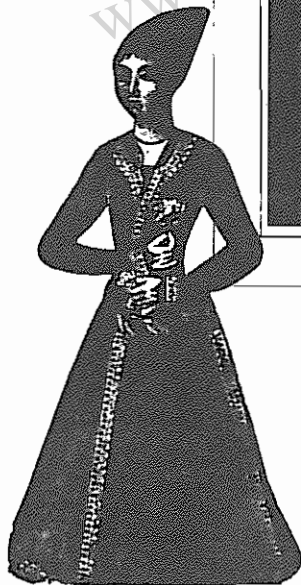
و یا مظفّرالدین شاه کردی در رخنواب خدمتگاران خود می‌ریخت که باعث خارش سده "آنها به حرکت آمده، حرکات مضحک می‌کردند و اومی‌خندید." (ص ۹۳) در چنین شرایطی بعید نیست که کاسه‌ی صبر توده‌لبریز گشته، جرقه‌های

انقلاب، در گوشه و کنار، شب تار میهن را روشن سازد. تاج السلطنه این حرکت را با آغوش باز استقبال می‌کند و می‌نویسد: "می‌رفت که صدای رعد آسای ملت اساس سلطنت را منزلزل و نابود ساخته، خود را از فشارهای بی‌دریغ خلاص نمایند." (ص ۱۹) حتی در سوک پدر می‌نویسد که تاثیر او از مرگ پدر در همان حد عزاداری دختری برای پدر خویش است. اما برای این آب و خاک، که وطن من و موجبات اسباب نشو و نمای من است، بیشتر محزون و دلخونم... آه و افسوس که یک مملکتی و یک ملتی قربانی حرص و آز یک نفر شد." (ص ۵۲)

قضاوت تاج السلطنه در باره‌ی مظفّرالدین شاه، برادر وی و جانشین ناصرالدین شاه، بسیار سخت‌تر است. اگر او هر از گاهی درباره‌ی پدر خود به تناقض‌گویی دچار می‌شود و زمانی او را فارغ از خیال مملکت و زمانی دیگر "بری از هر مسمو و تقصیر" و حواشی دامن آزادی به رعیت و فراعیم ساختن ایران می‌خواند، در باره‌ی برادرش جز انتقادهای تند و تیز چیز دیگری

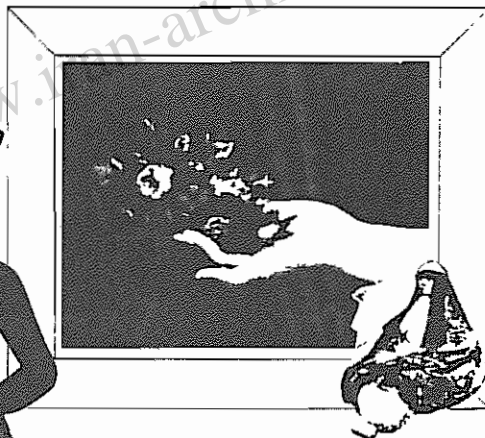
ندارد. در باره‌ی شرایط ایران در سیزده سالی که "اسیر چنین نحصی بودیم"، می‌نویسد که ارادل و اوباش بر مسند قدرت نگیه زده بودند: "مال مردم، جان مردم، ناموس مردم تمام در معرض خطر و تلف. عام اطفال بزرگ عالی عاقل، خانه نشین، تمام مردم مقصر بی‌سواد ناحیب مصدرکارهای عده‌ی سزک." (ص ۸۸) از سفرنامه‌ی مظفّرالدین شاه نقل فولی می‌آورد که "مدرک و فوه‌ی معزی او" را آشکارتر می‌سازد: "امروز که روز پنجشنبه بود، صبح رفته‌یم آب خوردیم. پس از آن آمده قدری گردس کردیم. چون یک

قدری از آب مابقی بود، دوباره رنه خوردیم. پس، رازان آمده، در یک قهوه‌خانه نشسته، چایی خوردیم. بعد از آن پیاده به منزل آمدیم. فخرالملک (و) وزیر دربار آنجا بودند. قدری گوش فخرالملک کشیده، سر به سر وزیر دربار گذاشتیم. پس از آن، وزیر دربار تلگرافی به ما داد که درو، تفصیل عمل کردن بواسر آقای صدیق‌الدوله بود. خیلی خوشحال شدیم. ناهار کرده، استراحت کردیم. چون شب جمع بود، آسید حسین روفه خواند، گریه کردیم. نماز ادا زلزله خوانده، خوابیدیم." (ص ۸۹) با چنین تفکر ژرفی، تعجب آور نیست که ساه از سفر اروپا گرد خارش‌زا، درخندهای عظیم‌الجهت‌ای که به مملکت نرسیده خشک می‌شوند و لوله‌های آهن فراوانی که چیزی جز تل آهن زنگ زده از آنها برجای نمی‌ماند سوغات می‌آورد! دلیل غم‌های این حماقتهای را تاج السلطنه در یک چیز می‌داند: نرسبت بد. چرا که "سلطنت دلیل حوس اخلاقی، و پدر و مادر دلیل نجابت انسان نمی‌شود. اینها چیزهایی‌ست که از تربیت و معلم و از علم تولید می‌شود. و بدبختانه سلاطین ایران



چه بود؟" اگرچه این فضا به تهدید و سیاست آسانی بود، می‌توان از مسئولیت یافتن عوامل زمین‌شانه خالی کرد، و آن چیزی جز "نداشتن حفظ الصحه و کثافت آنها" نیست.

ار این بایتها محروم، بلکه بدبخت بوده‌اند. از ساعت تولد، جر دروغ نشنیدند و جز تعلق و چاپلوسی ندیدند." (ص ۷۱) یکی از مسائل مهمی که تاج السلطنه



" هر دولتی اول وظیفه‌اش تنظیم کویچه‌ها، آبها و آسایش مردم است. از بلدی اسمی هست، لیکن مانند سایر ادارات دولتی، رسمی نیست، فقط مستحق حقوق بلاحق هستند. همیشه در تمام سال، در ایران خصوصا تهران، امراض مسری تلف کننده بسیار است، و به واسطه‌ی عدم نظافت است. کویچه‌ها تمام کثیف در زمستان، کل و کثافت، در تابستان گردو خاک. آنها تمام روی‌باز، و هرچه کثافت در خانه‌ها هست، در آنها شسته شده و این آب در شهر گردش کرده، مردم می‌خورند و نه انواع انعام امراض همیشه مبتلا می‌شوند." (ص ۹۷)

تاج السلطنه و مساله زنان

سهمت انقلابی‌ای که در اواسط قرن نوزدهم میلادی (قرن سیزدهم شمسی) و به ویژه پس از جنبش بابیه در ایران شروع به پا گرفتن کرد به مساله‌ی زنان توجه خاصی مبذول داشت. اگرچه زنان از انقلاب مشروطیت طرفی ننستند و نخستین قانون اساسی ایران آنان را در شمار سواکبان و چنانسان و خردسالان قرار داد، اما زنان میهن شائستگی خود را چه در مبارزه با استثمارگران داخلی و خارجی و چه در مبارزه با فرعونک عقب مانده‌ی مردسالار ایران به اثبات رساندند. از این جهت، تاج السلطنه یکی از پیشگامان مبارزه با حجاب، خانه‌نشینی زنان و حالتهای که بر زندگی آنان تحمیل شده بود، به شمار می‌آید. او، درباره‌ی وضعیت زنان ایرانی، می‌نویسد که آنان " از نوع انسان محروم شده و بیرونی‌ها و وحوش هستند." (ص ۹۸) تمام طول زندگی را در محسوس نامردانه بسر می‌برند و سخت فشار سواکبورها و بدحشها عمر می‌گذرانند. زنان در خانه‌هایی که " دیوارهایش سد نرد" یا پنج درع ارتفاع دارد " و تمام منفذ اس خانه دری است که توسط درهای محافظت می‌شود زندگی سوارت ناری دارد. و بدگر زنان اداسی از او چه شکل می‌سود " یکی سده و دیگری سفید در موضع سروی آید و گردش کردن، عمالک موجب سه عرا، در موقع مرك، گشهای سفید و من، که یکی از عمس ربهایی بدحش هستند. آن کفن سفید را بوجه به آن شکل موجب عزا داده، و غمگینه پوشش آن ملموس را استکار دارم؛ زیرا که، در مخال اس ربهگانی ساریک، روز سفید ماسک و همسینه، در بوعه‌ی

بیت‌الجران خود، خود را به همان روز تسلی داده، مانند یک معشوقه‌ی عزیز، با یک سعادت خلی گرانهایی او را نماند و آرزو می‌نمایم." (ص ۹۹) تاج السلطنه از مبارزات زنان در دیگر کشورها آگاهی دارد و دستاوردهای آنان را ارج می‌نهد. در فرنگ، زنان به دفاع از حقوق خود برخاسته، خواهان حق انتخاب و رای در مجلس و شرکت در زندگی سیاسی و اجتماعی‌اند و حتی در بسیاری جاها به مقصود رسیده‌اند: " در آمریکا، به کلی حق آنها اثبات شده و مجدانه مشمول کار هستند. در لندن و پاریس به عمس قسم." (ص ۹۹)

او از اینکه می‌بیند زنان ایرانی " در امروز که به یک اندازه راه ترقی برای نسوان باز شده است" به تعلیم و فراگیری وقع چندانی نمی‌نهد و زندگی را به ظلمات سر کرده، " در گوشه‌ی خانه‌های خود خیزده و تمام ساعات عمر را مشغول کسب اخلاق بد هستند" مجزون و دلننگ است. (ص ۱۲) این دلننگی نه فقط بدان سبب که منجر به اسارت زنان می‌گردد بلکه به خاطر نقش اجتماعی‌ای است که تاج السلطنه برای زنان در نظر دارد: " آنها مادر اوددها باشند، و اوددهای اینهاست در تحت حمایت آنها تربیت می‌شود." (ص ۱۲)

تاج السلطنه خانه‌نشینی زنان را علت ناسامانه‌های اجتماعی بسیاری می‌داند. مظهر او، وقتی مسئولیت اقتصادی خانواده تنها بر دوش مرد قرار می‌گردد، او مجبور می‌شود با اندک درآمد خود خرج " مادرش، خواهرش، خواهرزاده‌اش، عمالش (و) دخترش" را بدهد. سراسر، نه تنها اندوخته‌ای برای خانواده نجا نمی‌ماند، بلکه حتی احتیاجهای اولیه‌ی آنان نیز سبب حواص می‌ماند. " اسن می‌شود که احتیاج اخلاق آنها را خراب می‌کند و برای تحصیل آسایش و رفاه خود، به هر شاعنی تن داده، هر کار زشتی را اقدام می‌کند." (ص ۱۰۰) کلدن حل مساله در رعایی زنان از حجاب است. " خراسی مملکت و بد اخلاقی و سرغشستی و عدم پیشرفت تمام کارها حجاب بر اسن." (ص ۱۰۱) چرا که اگر روی بانوان باز شود، آنان می‌توانستند تحصیل کنند و " در معارفه‌ها، در کارخانه‌ها، در دکانها، در مدرسه‌ها، در ادارات " به کار مشغول شوند و آنچه بسیاری از مشکلات اقتصاد خانواده برطرف می‌شد و احتیاج سبب سداد داد " وجدان و شرافت و عمق و ماسوس فامیل (و) وطن" می‌گردید. به علاوه شرکت زنان در زندگی اجتماعی

سبب احادك اتحاد معنوی روحانی" در میان انسانها می‌شود. این چگونگی حتی در میان طبقات بالا نیز صادق است: " این آقا " یک نفر زن اجسی شناسی " را عال گرفته است و آن زن یک آقا با وزیري را به شوهری" هر یک خواسته‌های دارند. آقا حرفخانه و آقایی و کالسکه‌خانه و فراش و می‌خواهد خانم کلفت و خانه‌شاگرد و آوازخوان و لباس اطلسی دوخت و فرنگ و مهمانی و آرزو می‌کند. " آقا این آقای سچاره که بازتشی از روز اول سی‌حمت و معایر بوده است، چون یک عشق یا محنی صمصامه به او نداشته، فقط دختر فلان سردار را شاه را برای پنجاه هزار تومان ارث یا ده هزار تومان چیزی گرفته است." (ص ۱۰۰) برای فرار از زندگی کسالت بار زناشویی به خارج از خانه پناه می‌برد، مترس می‌گردد، نوکر مخصوص استخدام می‌کند و به عیش و نوش می‌پردازد. خانم سچاره هم که البته شوهرش را دوست ندارد " پنج غش نفر زن شدی، حاجی، فاطمه سلطان می‌خواهد که صحبت کند، تنها نماند." (ص ۱۰۱) نتیجه اسن می‌شود که زن و شوهر در یک " استراحت معنوی روحانی " بسر نبرند؛ و نیز از آنجا که درآمد فانونی شوهر کفاف اسهمه نهار را نمی‌دهد " ناچار است نزدی کند، مردم را دلیل کند، مملکت را لغوشد، وطن را خراب کند، نصف شب، بسته‌های اسکناس را از فلان محل قبول کند." (ص ۱۰۱) نتیجه‌ی است که چنین ازدواجی سرانجامی ندارد و زن را در راهی باز کرده باشند و مانند تمام مردمان متعبد کرده، زن و شوهر عمدتاً را دیده بخوانند و به بطور عشق آن اتحاد ادبی را در حضور عمود خود سدد و با آخر عمر بر یک استراحت معنوی روحانی زندگی کنند. بهترین است. آقا زن و شوهری که انتخاب کرده، اس دو مونس که قلب ضامن پاکی و عفت و شرکت آنها شده، آبا سزاوار نحس و نحمدت است اجرا!" (ص ۱۰۱) شرکت بران در فعالتهای اقتصادی و اجتماعی در بهبود اوضاع اقتصادی مملکت نیز موثر است. " در ایران عمشه عده‌ی مرد به واسطه‌ی ظلمات کمتر از زن است." (ص ۱۰۱) آشکار است که در مملکتی که دولت آن سگار و خانه‌نشینی‌اند و تنها یک سوم آن به فعالیت اقتصادی می‌پردازد " سچاره امورات مملکتی و ترقی وطن " می‌توان پرداخت، حال آنکه اگر زنان نیز به کار اشتغال داشتند

الته دور بر بهتر مملکت ترقی کرده صاحب ثروت می‌شدند." (ص ۱۰۱) تاج السلطنه از مشاهدات سفر شریز خود بیاد می‌آورد که " در تمام عرض راه و دهات، زن و مرد... با یکدیگر بدون حجاب " کار می‌کردند؛ و نداشتن حجاب ذره‌ای هم از اخلاقیات آنان کم نمی‌کرد: " تمام این دهاقین و زارعین، مردمان باشرف و افتخاری هستند، یک نفر زن فاحشه در تمام دهات وجود ندارد." ظن اسن این است که زن و مرد هر دو کار می‌کنند و تا " مقابل یکدیگر ثروت نداشته باشند، عمدتاً را نمی‌گیرند." (ص ۱۰۱) به علاوه، از آنجا که زنان روستایی خانه نشین و گرفتار حجاب نیستند، زن و مرد می‌توانند یکدیگر را ببینند و " عمده‌ی کار خودشان انتخاب کنند، اسن، دلسنگی، عمرامی و همکاری سن زن و مرد موجود می‌آورد: " اسپان و نگاهبان زن شوهرش است، مصاحب و موس شوهر زن است. هیچ وقت اسن دو روح شریف از یکدیگر غفلت نکرده، جز خود نمی‌بینند. تمام آن محبتها و صمیمیتها و سادگی زندگانی زن درباره‌ی یکدیگر مصرف می‌کنند و عمشه خوشبخت و شادگام زندگی می‌کنند... صد هزار برابر، اخلاق دهاقین و صحرا نشینان بهتر از اخلاق مردمان شهریست. و اسن نیست مگر از عدم احتیاج و بی‌آذینی و یک اتحاد روحانی صمصامی، که به واسطه‌ی احتیاج و عدم حالات فاسد غیر مشروع است. عزارها مفاسد اخلاقیه از همین روی سستن زنهار در این مملکت نشر داده شده است." (ص ۱۰۲)

چه باید کرد؟ تکلیف ربهایی ایرانی چیست و برای رعایی از بیوغ اسارت چه باید کنند؟ تاج السلطنه به سوال شناسی که یکی از اراسه ففاز از او کرده است چنین پاسخ می‌دهد. " استرداد حقوق خود مانند ربهایی اروپایی، تربیت اطفال، کمک کردن با مردما مانند ربهایی اروپایی، پاکی و عفت، وطن دوستی، خدمت به نوع، طرد کردن نسلی و خانه نشینی، برداشتن نقاب." (ص ۱۰۰)

د. ساره آرماهای اجتماعی خوش به معلم خود می‌گوید که اگر در ایران زنان آزادی فعالتهای سیاسی را داشتند، " بقینا " من را به ترفی خود را در وزیر شدن و یایمال کردن حقوق مردم و خوردن مال مسلمانان و فروختن وطن عزیز خود نمی‌دانستم، و یک راه محمی با یک نقشه‌ی محمی برای ترفی خود انتخاب می‌کردم. هیچ وقت با مال مردم، خانه و پارک، اتاشیه،

کالسکه، (و) اتومبیل نمی‌خریدم، بلکه با زحمت و خدمت تحصیل می‌کردم... من مسلک را (نه) ارتجاعی فرار می‌دادم، نه شخصی، بلکه نوعی" (ص ۱۸) در اجتماع به احداث "کارخانجاتی که رفع احتیاج داخل مملکت را از خارجه بکند" دست می‌زد، به حفر معادن می‌پرداخت، بجای دادن امتیاز نفت به انگلیسیان خود از آن بهره‌برداری می‌کرد، به اصلاح زراعت و احداث راه‌ها می‌پرداخت؛ "زمینهای بایر را، مانند 'کالیفرنیا' به مردم می‌داد" و آبادی آنها را می‌خواست؛ "روخانه کرج را به شهر آورده "مردم را از مصایب کثافت آنها بجات می‌داد".

در عقاید تاج‌السلطنه بازنتاب تمسیرات اقتصادی و اجتماعی ایران رابه وضوح می‌بینیم. نکلگیری نطفه‌های بورژوازی در ایران و مبارزه با فرهنگ فئودالی که توسط اندیشمندان انقلابی این عصر انجام می‌گرفت به درون حرم‌سرای شاهان نیز راه یافت. از این روست که عقاید تاج‌السلطنه بخشی از تاریخ تفکر نوین اجتماعی ایران را تشکیل می‌دهد، در پهنی تفکر فلسفی، از ایده‌آلیسم کناره گرفت و به ماتریالیسم گرایش یافت. خود می‌نویسد: "مرجه روز به روز در

تحصیل پیش می‌رفت، بر دهندهی داس زدم، تا اینکه سه‌گلی طبیعی شدم" (ص ۱۰۹) از فضا و قدر که جریان فکری حاکم در دوران فئودالیسم بوده روگردان شده است و بر نقش انسان در تعیین سرنوشت خویش تاکید دارد. حتی به اسطوره‌ی شناخت ناپذیر بودن جهان نیز پشت کرده و برای علم و صنعت اهمیت وافری قایل است. در پهنی اجتماعی سیز شرایط حاکم را به یاد اشتقاد می‌گیرد، نابرابریها را نگوئمش می‌کند، و به دفاع از دغفانان در مقابل زمینداران می‌پردازد. خواستار احداث کارخانه، پیشرفت صنعت، نوسازی کشور، و گوناگون کردن دست انگلیسیان است. به مساوات اجتماعی و سوسیالیسم، همچند از نوع حامی آن، گرایش دارد. دواز انقلاب و انقلابیون جانیداری می‌شد. در تمحید از سید جمال چنین می‌نویسد: "عقاید سد جمال نه مدهمی بوده است، نه سلکی، عقیده‌اش برسد تمام مذاهب و مسالک. امروز آزادتر و وسیع‌تر فکری از فکر سوسیالیست‌ها نداریم، فکر او خیلی پیر و معتبرتر و آزادتر از فکر سوسیالیست بود. هر ضد تمام اقتدارات عالم بود، حتی، مهر مادر نسبت به اولادش. مردم را دعوت می‌کرد به آن اخلاقی که در سدو آفرینش بوده است. نه

طرفدار دولت بود نه حامی ملت. يك مسلک مخصوصی و عقیده‌ی دیوانه (ای) داشت. (ص ۵۹) در باره‌ی میرزا رضای کرمانی، قائل ناصرالدین شاه می‌نویسد که "ظلمهایی که به این مرد از طرف آقا‌بالاخان شده بود حقیقتا خارج از عالم انسانیت بوده است." (ص ۶۰) او نیز پند سید جمال را عکار مست که: "بروریشه‌های ظلم را بیرون بیاور.

هرچند رفرمهای جدی - جستجو کرد. اما خاطرات تاج‌السلطنه، از نظر برخورد به شرایط و موقعیت زنان و خواسته‌های اصلاح طلبانه‌ی آنان اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. تاج السلطنه زن را به عنوان موجودی که دارای شخصیت مستقلی است در نظر می‌گیرد. به همین دلیل از زندگی پست زنان عصر خویش انتقاد می‌کند و



آنان را به فراگیری علم، رعایی از حجاب و نقاب و شرکت فعال در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه‌ترنسب می‌کند. گاه حتی از این نیز فراتر می‌رود و احساسات سرخورده‌ی زنان را به رسمیت می‌شناسد و از صحبت کردن در باره‌ی آنها هراسی به خود راه نمی‌دهد. از احساسات عاشقانه‌ی خویش بی‌یروا سخن می‌گوید: "خود را در سرینجه‌ی عشق مغمور و دلیل می‌دیدم" (ص ۸۶). خلاصه‌ای که نوشته‌ی تاج‌السلطنه را باید در زمره‌ی تلاشهایی که برای اتحاد نسویری نوین از زن ایرانی انجام می‌گرفت به حساب آورد. درست است که این تصویر بسیاری از عناصر فرهنگی سنتی را در خود داست اما نه جای خود قابل ارج است و کامی مثبت و ارزنده در جهت مبارزه با فرهنگ بردسالر جامعه محسوب می‌شود. نه یاد داشته باشیم که بلندترین ساها سر با یک سنگ آغاز می‌شوند. ح

یادداشتها

- ۱ - نگاه کنید به منابع زیر:
 - فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۴۵، ص ۴۶۷-۴۶۸.
 - فریدون آدمیت و هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده‌ی دوران قاجار، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶، صفحات ۱۵۵-۱۶۴.
 - عما ناطق، نگامی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت، کتاب جمعه، شماره‌ی ۳۰، ص ۴۵۴.
 - هما ناطق، مساله‌ی زن در برخی از مضمونات چپ از نهضت مشروطه تا عصر رضاخان، زمان نوه، شماره‌ی ۱، ص ۸۱-۸۴.
 - عبدالحسین نامید، زنان ایران در جنبش مشروطه، ۱۳۶۰، بازنگیراز جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور، ص ۳۸۴.
 - ۲ - نگاه کنید به:
 - دوستعلی‌خان معیارالممالک یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصر الدین شاه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
 - ۳ - همان، ص ۱۲.
 - ۴ - همان‌ناطق، تاثیر اجتماعی و اقتصادی سباری ویا در دوره‌ی قاجار، در مصیبت ویا و سلا‌ی حکومت، تهران، نشر گستره، ۱۳۵۸، ص ۴۵.
 - ۵ - همان، ص ۲۹.
 - ۶ - ویراستاران خاطرات تاج‌السلطنه در مقدمه‌ی خود به این ساله اشاراتی دارند که قابل‌تعمق‌اند! ایشان می‌نویسند: "از دیگر مآثر نمایلات فرهنگ‌ی راقم، اعتقادات اوست درباب حریت نسوان. این اعتقادات حاصلی است از مباحث سافل منورالعقراان عصر خاصه آن گروه که "آرمانشهر" خویش را در غرب یافته، تقلید بی‌چون و چرای پندار و کردار غربیان را خواستارند. بحث وی در این زمینه، تا بدانجا که به نعلیم و نریبت نسوان راجع است، از منظر، صحیح برخوردار است. مع هذا، در دنباله‌ی بحث، آنجایی که به ناحق رفع نواقص موجود جامعه را مشروط به برداشتن "نقاب" و "حجاب" می‌کند، نه تنها نغمی آن منطقی نخستین برباد می‌رود، بلکه به نتایج‌ی یا جهالت می‌گردد. در جوامعی از آن دست و تحت نظامی چنان که نظام حکومتی فخران، نه تنها آزادی نسوان، که نخست آزادی انسان مسلوب کشته است.

... توطئه مشترک سوریه - امل

از توده را پیشه‌ی خود سازد و از سازماندهی انقلابی مبارزان فلسطینی طفره رود و چشم امید از سران ارتجاع عرب بربندارد، تفرقه در صفوف این جنبش، خرده کاری و ضعیف شدن آن امری طبیعی خواهد بود. آینده‌ی جنبش فلسطین در تداوم مبارزه‌ی انقلابی آنست. مبارزه‌ای که به طور قطع یکی از سنگرهای اصلیش باید درون مرزهای اسرائیل و به خصوص در مناطق اشنالی باشد. جایی که هم اکنون به طور خودانگیخته مبارزاتی علیه دستگاه سرکوب صهیونیسم آغاز شده است. متحدین خلق فلسطین نیز در یک مبارزه‌ی انقلابی نه دولتهای ارتجاع عرب که توده‌های زحمتکش و نیروهای انقلابی و مترقی منطقه اند. ■

به نوبه‌ی خود عامل مثبتی در تضعیف جناح الفتح و تقویت جناحهای متمایل به سوریه، از نقطه نظر دولت اسد، به حساب می‌آید.

این نخستین بار نیست و بی‌تردید آخرین بار نیز خواهد بود، که جنبش فلسطین آلت دست سیاست بازی و مصلحت‌گرایی دولتهای ارتجاعی عرب و جریانهای وابسته به آنها می‌شود و در این راه ضربات سنگینی را متحمل می‌شود. مسئولیت اصلی این صدمات متوجه انحرافات جدی رهبری جنبش فلسطین است. مادامیکه رهبری این جنبش دیپلماسی و سیاستهای جدا

سوری می‌نواند در ترکیب دولتهای آتی در لبنان تاثیرات فراوانی بگذارد. تقویت نیروهای امل، مساله‌ای است که اسرائیل نیز از آن خشنود است. فرماندهی نیروهای نظامی اسرائیل در مناطق مرزی لبنان اخیراً طی مصاحبه‌ای عنوان کرده است که امل از نقطه نظر اسرائیل یک نیروی ضد فلسطینی است. او اعلام کرد که اسرائیل حاضر است در صورتی که امل مایل باشد به این نیرو کمک کند. حضور فعال نیروهای جبهه‌ی ملی فلسطین و به خصوص نقش حساس این جریان در طرح آتش بس کونی

جامعه بی‌اعتبار جلوه‌گر سازند. در اینکه مشکل جامعه‌ی ایران تنها با برداشتن نقاب و حجاب حل ناشدنی است و نیاز به تغییر و تحول ریشه‌ای و بنیادی دارد، شکی نیست، اما به تعویق انداختن مساله‌ی زنان تا زمان پیروزی انقلاب و بحث کردن در باره‌ی آن را "قندرون" محافل روشنفکری خواندن تجربه‌ای است که بارها تکرار شده و هر بار نتیجه‌ی وخیمی به بار آورده. جمهوری اسلامی نمونه‌ی زنده‌ی آن است!

۷ - به نظر نگارنده، تاج‌السلطنه در باره‌ی سیجمال‌الدین اسدآبادی اغراق کرده است. بحث درباره‌ی سیجمال را به موعد دیگری موکول می‌کنیم. ■

... خاطرات تاج‌السلطنه



به صراط مستقیم نیافتاد، بلکه به فساد فزونتر گرایید. آشنایی سطحی با تمدن و فرهنگ غربی، و تغییر ماهیت دادن مظاهر آن تمدن و فرهنگ در شرق و نزد طبقات زبرین اجتماع، به نابودی هویت مقلدین انجامید." (ص، چهارده) اهداف سیاسی ویراستاران کتاب از لابلای این سطور عویداست. آنان برآنند که با انک غرب‌زدگی و فساد به عقاید نویسنده درباره‌ی اوضاع زنان در ایران عهد قاجار، که تفاوت چندانی با وضع آنان در جمهوری اسلامی ندارد، حمله کرده انتقادات او را به سن کهنه ویوسیده و فرهنگ مردسالار

در چنین اوضاعی، پرداختن به مسایلی از این دست جز قندرون محافل روشنفکری نیست. تاج‌السلطنه در این بحث از سر جهل یا تجامل، یکسر از یاد می‌برد که تمامی نقایص موجود معلول وجود او و امثالهم، و حاصل نظام حکومتی حاکم است نه نقاب و حجاب! (ص، سیزده و چهارده) و یابین‌تر ادامه می‌دهند:

" این درست که زن رعیت پاک است و عقیف؛ معهذا یکی او را علتی است سوی آنچه تاج‌السلطنه می‌پندارد. فساد اخلاق ' مردمان شهری' - بخوان ' طبقات زبرین اجتماع' - از وجود نظام ارتجاعی - اشرافی حاکم سرچشمه می‌گرفت، نه از آنچه تاج‌السلطنه می‌پندارد. زن در شیوه‌ی معیشت پردکیان حرم و معاشران ایشان بود که به بطالت، فساد، و تجمل پرستی می‌گرایید. این تنهایی اخلاقی ریشه در نظام حاکم داشت؛ چه تاج‌السلطنه نیز با برداشتن نقاب و حجاب، نه تنها



برای دریافت ماهنامه‌ی طنزآمیز "آهنگر" یا نشانی‌های زیر تماس بگیرید.

انگلستان AHANGAR, c/o BOOKMARKS, 265 SEVEN SISTERS RD, LONDON N4, UK

آمریکا AHANGAR, 2265 WESTWOOD BLVD. #256, L.A. C.A. 90064, USA

کنون ره او

« بر کدامین بی نشان قله است، در کدامین سو؟ »

« سالهای سال

گرم کار خویش بود .

ماچه حرفها که میزدیم.

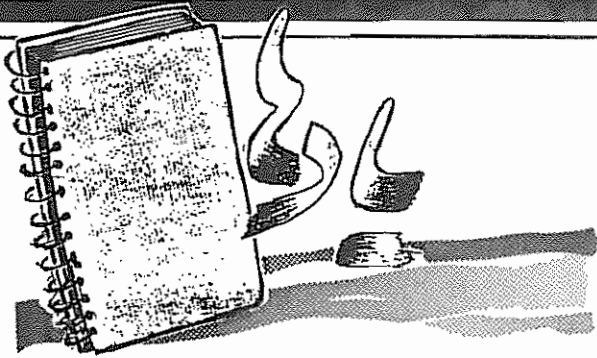
او چه قصه ها که میسرود.»

امیر پرویز پویان

این مقاله را رفیق پویان به مناسبت گرامی داشت یاد صمد بهرنگی در آثر ۱۳۴۷ نوشت و در مجله‌ی آرش (شماره‌ی ۵، دوره‌ی سوم) با امضای مستعار "علی کبیری" به چاپ رسید.

"بودن" را برگزیده‌ایم، اما، "چگونه بودن" را کمتر اندیشه کرده‌ایم. "چگونه بودن" را دانستن، از آگاهی به "چرا بودن" برمی‌خیزد. و آنان که آگاهی خویش را باور دارند می‌دانند که چگونه باید بود؛ که خوب باید بود.

باورداران راستین "تکامل" بی‌گمان دانندگان راستین "چرا بودن" اند. از آن پس "چگونه بودن" پاسخی نخواهد داشت جز در روند این تکامل نقشی خلاق و بی‌شایبه داشتن. صمد رغر و خستگی ناپذیر این روند بود. بنیان‌های جامعه‌ی خویش را می‌شناخت و از نضادی که بر این بنیان‌ها حکم می‌راند نیک آگاه بود. می‌اندیشید که تکامل جامعه‌ی بشری در استغفار نهادگاییست که هر گونه تفاوت زاده‌ی روابط اجتماعی را در میان انسانها ناممکن سازد. و چشم انداز جامعه‌ی تهی از نابرابری صمد را عمواره به سوی خود می‌کشید. می‌دانست که "آگاهی" به آدمی نوان کوه را می‌دهد؛ می‌دانست که شناختن و شناخت خود را باور داشتن یعنی نیروی پایان ناپذیر عزم تاریخ و انسان را به عم آمیختن و آن را به خدمت تغییر جامعه‌ی خویش درآوردن.



فرسنگها از مطالعه سترون يك محقق محض، به دور بود. می‌دانست که شناختن در بسیاری حوزه‌ها یعنی چشیدن و سهیم بودن. و همین اعتقاد او را از روشنفکرانی که مردم را جز به شکلی مجرد و قلبی دوست نمی‌دارند، جدا می‌ساخت.

اکنون صمد رفته است. ليک او به یفین انسانی است که "جاری جاودان در رویش فرداست." سوکوواران راستین مرگ صمد آناند که کمتر می‌گویند، کمتر غیاب می‌کنند، ليک می‌کشند تا بیشتر بشناسندش. صمد مرد بی‌آنکه بهشت شناخته‌ی خویش را تحقق یافته ببیند. عمین است که مرگ او را دردناک می‌کند و باز عمین است که بر فلرو تعهد دوستانش وسعت می‌بخشد.

اگرچه بی‌چیز مرد، برای دوستانش میراثی بر جای نهاد که در هر گام، نشانه‌ی راه است. دریافته‌های صمد دست کم مقدمه‌ی اساسی بود برای شناخت دیگر وادی‌ها در کوشش هر انسان شرافتمندی به خاطر بنیاد نهادن دنیایی قابل زیست. بر مبنای این دریافته‌هاست که با اعتقاد می‌گوییم:

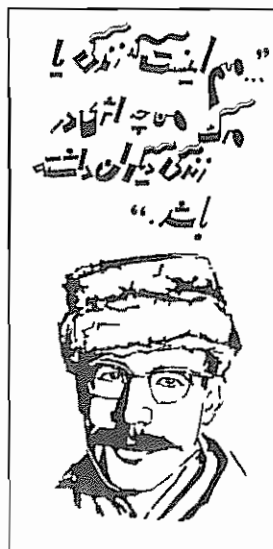
"دیگر بنای عمیج پلی بر خیال نیست.

کونه شده است فاصله‌ی دست و آرزو."

بکشیم میراث صمد را بهتر به کار گیریم و بر آن بیافزاییم، و در این رهگذر نیک می‌دانیم که آرزوی صمد اسفال این میراث به تمامی انسانهای ستم دیده‌ی روزگار ما بود.

می‌خواند. می‌رفت. می‌کشید. می‌دوید. می‌دید. تجربه می‌کرد. می‌شناخت. از آن گروه معدودی بود که خواندن را با دیدن و تجربه کردن پیوند می‌دهند. نه شناخت و تجربه‌ی دیگر رغر و آن را آیه‌ی از سوی خداوندگار می‌دانست، و نه با کج اندیشی اعتبار آن را به عمیج می‌گرفت تا برای تنبلی، و فرصت طلبی توجیهی روشنفکرانه بسازد. اعتقادی استوار داشت به اینکه نظر ما تنها در عمراعی یا شناختن عینی به نیروی سازنده بدل می‌شود.

در روستاهای آذربایجان، صمد بیشترین امکان را برای يك شناخت عینی می‌یافت. مرکز از این اندیشه عدول نکرد که هر گونه تحولی بدون در نظر داشتن نقش اساسی روستاها، بر بنیانی عقیم و ناراست استوار خواهد بود. بررسی او در عزمینه‌ی،



”جهتداری“ یا تقدیر

در الهیات مجاهدین

در ادامه‌ی سلسله مقاله‌های ”برخورد قاطعانه با دین ...“، در این شماره‌ی جهان مقاله‌ای در مورد یکی از جنبه‌های ”اسلام راستین“ مجاهدین، یعنی مفهوم ”جهتداری“ یا تقدیر در الهیات ایشان به چاپ می‌رسانیم. ما اعتقاد داریم که در کنار مبارزه‌ی سیاسی بیکر علیه سازمان مجاهدین و افشای سیاست‌های ضدانقلابی آن، باید نظام ایدئولوژیکی این سازمان (یعنی ”اسلام راستین“) را نیز قاطعانه به نقد کشیده، گویا حقیقی آن را برای همگان آشکار کنیم. مقاله‌ی کنونی از چند بخش زیر تشکیل شده است:

مقدمه، طرح و تعریف جهتداری، متدولوژی متافیزیکی مجاهدین، تقدیر، دنیا و آخرت، تاریخچه‌ی جهتداری، لازم به یادآوری است که این مقاله در حدود دو سال پیش نوشته شد و دنباله‌ی سلسله مقاله‌هایی بود که در همان موقع با عنوان ”انقلاب آقای رجوی در علم و فلسفه“ در جهان به چاپ رسیده بود.

جهان

ما در سلسله مقالات گذشته، با تشریح ”سیستم‌های عقیدتی“ التقاطی مجاهدین در مورد پدید آمدن جهان و انسان و تکوین تاریخ، یا به قول آقای رجوی ”توحید - نبوت - معاد“، تناقضات آن را با اسطوره‌های سامی، از یک سو و نگرش علمی، از سوی دیگر، نشان دادیم. در آن مقالات، ما مقوله‌هایی را که مجاهدین به طور مصلحتی از قلم انداخته‌اند، ولی جزء لاینفک اعتقادات آنهاست، از جمله روح و فرشتگان و الهیات آنها، یعنی توحید و نبوت و معاد، را نقد کردیم و نشان دادیم که این نظریات، از یک سو، ناشی از جهل گذشتگان و، از سوی دیگر، ناشی از اشتیاق توده‌ها برای عدالت اجتماعی و گرفتن تقاضای ظلمی است که بر آنها رفته است. در اینجا، ما به نقد مقوله‌ی ”جهتداری“ مجاهدین، که در برگزیده‌ی کل الهیات آنهاست و بر اساس این دکم مذهبی یا ”آیه تغییر ناپذیر قرآنی“ یعنی ”انالله و انالیه راجعون“ / از خداییم و به او باز می‌گردیم / قرار دارد، می‌پردازیم.^۱ انگیزه‌ی اصلی آقای رجوی در از قلم انداختن ”تقدیر“ و کاربرد ”جهتداری“ به جای آن و اصولاً تشبیه به نظریه‌های علمی برای ترویج نظریات ایده‌آلیستی خود از کجا ناشی می‌شود؟ پاسخ روشن است. عصر ما عصر آگاهی توده‌ها، عصر انقلابات سوسیالیستی و عصر پیشرفتهای عظیم علمی است. امروز، کمتر جوان تحصیل کرده‌ای را می‌توان به پذیرش خرافات مذهبی واداشت. برای جذب این گونه افراد، ایدئولوژی خرده بورژوازی این بار به ناچار ایده‌آلیسم اقل قرون وسطایی رادرجامه‌ی ”عبارات و جملات“ عاریتی ”علمی“ و ”امروزی“ می‌پوشاند. ولی بی‌شک مبارزه‌ی طبقاتی در ادامه‌ی خود رنگ

و لعاب ”علمی“ آن را می‌زداید و جوهر ایده‌آلیستی‌اش را در معرض قضاوت تاریخ قرار می‌دهد.

طرح و تعریف جهتداری

آن، تقدیری و از پیش تعیین شده، و یا به قول دانشمند ماتریالیست خیام دارای ”بدایت و نهایتی“^۲ است؟ عمدتاً به این سئوالات دو پاسخ متمایز داده شده است: از نظر ماتریالیستها، پدید آمدن جهان کلاً در حیطه‌های معدنی - آلی (تحت قوانین فیزیک و شیمی) و حیاتی - اجتماعی (در جهت بقا در محیطی متنبیر) تقسیم بندی شده و جهتداری به معنی انطباق ارگانیسما با شرایط محیطی و تناسب اندام‌هایشان با

این که در تنبیرات جهان و تکامل حیات جهتی وجود دارد یا نه مساله‌ای است که برای فلاسفه از ابتدای تاریخ تا کنون مطرح بوده است. آیا این جهت در خود پدیده حیات، یا در ورای